



هفته‌نامه

رهائی

سال اول شماره ۲۲
سه شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۵۸
تک شماره ۲۰ ریال

در این شماره :

• انتخابات مجلس شورای ملی
گامی در راه همکاری اصولی چپ

• حاکمیت طبقاتی
ایران یکسال پس از قیام

• جنبش چپ ایران
و جنبه‌هایی از بحران هویت

• افشاگری

و جنبه‌هایی از بحران سیاسی حاکم

• اسطوره‌های حقارت

مروری بر چهره‌های سرشناس «انقلاب»

♦♦♦

انتخابات مجلس شورای ملی

گامی در راه همکاری اصولی چپ

قوانین ارتجاعی حتی المقدور جلوگیری نماید و پاره‌ای از قوانینی را که مطابق میل رژیم نیست با تکیه بر نیروی توده‌های زحمتکش خارج از مجلس تصویب برساند. در این مورد سنت‌های قابل توجهی در ایران وجود دارد که مهمترین آن مجبور کردن مجلس ارتجاعی شورایی ملی به تصویب قانون ملی کردن صنایع نفت در ایران است که توسط یک اقلیت کوچک با تکیه بر نیروی وسیع توده‌های خارج از مجلس انجام گرفت و مسیر تحولات اجتماعی را بنحوی قابل توجهی تغییر داد.

طبیعی است که همواره نمیتوان از اقلیتهای کوچک انتظار چنین اقداماتی داشت چون عملی شدن برنامه‌های بزرگ پیش از هر چیز شرایط مادی مناسب را در اجتماع میطلبد و صرفاً "نتیجه تدبیر و خردمندی اقلیت نیست". با اینحال شرایط ایران بقدری غیرقابل پیش بینی قطعی، و تغییر یابنده است که این نوع امکان‌ها نباید نفی گردند و حتی در صورت فراهم نیامدن شرایط برای بهره‌برداری وسیع نیروهای مترقی، امکان بهره‌برداریهای محدودتر نباید ناچیز شمرده شود. نقش یک اپوزیسیون مترقی بعنوان مانع و جلوگیری تصویب قوانین ارتجاعی و بعنوان اپوزیسیون قوه ارتجاعی اجرائی میتواند بسیار برجسته گردد و این درست نقطه مقابل نقش نیروهای متمرکز "مترقی در داخل قوای اجرائیه است. در مجلس اپوزیسیون مغلک را دولت سرمایه‌داری و مانع تصویب قوانین ارتجاعی است، در حالیکه در کابینه اجراکننده قوانین ارتجاعی است، خسواری است.

تنها ایرادی که شرکت در مجلس میتواند داشته باشد ایجاد توهم در ذهن بخشی از توده‌ها در مورد موکراتیک بودن انتخابات است، اما این ایراد بسرعت از میان خواهد رفت زیرا بطور قطعی و مسلم دولت جمهوری اسلامی مشت سرکوبگرانه خود را بر سر نمایندگان مترقی مجلس خواهد کوبید و ما هیئت غیردموکراتیک خود را بر ملا خواهد ساخت. هیئت حاکمه ایران انحصار طلب تر، مرتجع تر و وادار مانده تر از آنست که بتواند مزاحمین چپ را در کردارهای مجلس تحمل نماید.

بدین ترتیب بنظر ما برای شرکت در انتخابات مجلس شورای ایرامیاب آن رجحان دارد، مع هذا همین شرکت نیز باید تابع قانونمندی کلی حرکت چپ باشد. بدین معنی که چپ باید بیشترین کوشش خود را در انتخاب نمایندگان چپ مبذول دارد و بکوشد که صفوف خود را مستحکم سازد و انتخابات را تبدیل به محلی کند برای اتحاد و همکاری بیشتر. بجرات میتوان گفت که حتی اگر نماینده‌ای از چپ انتخاب نشود ولی کارزار انتخاباتی موجب تقویت صفوف آن گردد چپ از این کارزار پیرو بیرون درآمده است.

با نزدیک شدن موعد برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی، مسئله شرکت یا عدم شرکت در انتخابات در مقابل نیروهای مترقی قرار میگیرد و جریانات مختلف سیاسی بنا بر بینش و موضعیت اجتماعیشان در این مورد موضعگیری میکنند. ما نیز در این مورد نظر خود را ابراز می‌داریم.

بر خلاف مسئله شرکت در ارگانهای اجرائی دولت بورژوازی که همواره از طرف کمونیست‌های اصیل مطرود شناخته شده است، مسئله شرکت در نهادهای مقننه مسئله بازو مشخصی است که بر حسب تحلیل از موقعیت مشخص پذیرفته یا نفی میگردد. در ایران پس از انقلاب این اولین باری است که مسئله باین صورت مطرح میگردد، زیرا در انتخابات دیگری سه گذشته مسئله یا بصورت برائی گذاشتن و نظرخواهی در مورد دودبیل غیر قابل قبول مطرح بوده (مانند انتخاب بین نظام شاهنشاهی و یا جمهوری اسلامی) و یا انتخاب نماینده برای مجلس خبرگان تقلبی (بحای مجلس مؤسسان) و تصویب ضرب الاجلی قانون اساسی ارتجاعی از پیش تدوین شده و یا انتخاب یک نفر از میان چند نفر از وابستگان رژیم برای ریاست قوه اجرائیه. اینها همه از نظر ما مطرود بوده اند و دلائل آنرا در جای خود مفصلاً توضیح داده ایم. اکنون اولین بار است که مسئله انتخاب مجلسی برای مدت چهار سال - که طبعاً امکان افشاگری را بسیار زیادتر میکند - مطرح است و نیز انتخاب نماینده نه از میان وابستگان رژیم بلکه از طیف وسیع تری میتواند انجام شود. در چنین شرایطی باید دید مزایا و معایب شرکت در انتخابات چیست. مقدماً فرض میکنیم که انتخابات در محدوده‌ای که "دموکراسی" جمهوری اسلامی اجازه دهد آزاد خواهد بود و این بدان معناست که تمام قوانین محدودکننده شرکت عناصر مترقی و چپ ملغی شود و کلک‌های انحصارگران در محدود کسر کردن دایره نمایندکان به عمل خود افشاء و فسخ گردد. در حال حاضر چنین به نظر میرسد که میتوان با افشاء گری وسیع اگر نه همه لاقط پاره‌ای از این تدابیر ریاکارانه رژیم را خنثی کرد. از این جمله اند دو مرحله‌ای کردن انتخابات، ضرورت اظهار وفاداری به قانون اساسی ارتجاعی... و نظائر آن.

تردیدی نیست که رژیم این کار را با رضای خاطر انجام نخواهد داد. و به هزار توطئه متوسل خواهد شد اما دشوار نخواهد بود که نیروهای مترقی با انگشت گذاردن و افشاء ماهیت این توطئه‌ها هم موجب بالا بردن سطح آگاهی مردم و شناخت بیشترشان از رژیم شوند و هم در صورت لغو این محدودیت‌ها از شرایط مساعد شده بهره‌برده و دامنه افشاء گری را به خود مجلس نیز بکشانند. وجود یک اقلیت متعهد و مبارز در مجلس میتواند بسیاری از توطئه‌های رژیم را قبل از عملی شدن آنها افشاء کند، از دو بیس

حاکمیت طبقاتی

ایران یکسال پس از قیام

برای تحلیل عملکرد رژیم در یکساله‌ی اخیر باید قدری به عقب‌تر برگردیم و علل و موجباتی را که موجب تشکیل حکومت بازرگان و کابینه‌ی او شد یادآوری کنیم و از این طریق محدودیت‌ها و محظوراتی که حاکم بر عملکرد رژیم بوده است را بررسی کنیم.

مادر اینجا از رژیم سخن می‌گوئیم و از حکومت و کابینه، و این بدان جهت است که معتقدیم دولت کنونی ایران با دولت دو سال و ده سال پیش در اساس هیچ تغییری نکرده است و نمیتواند بکند. دولت سرمایه‌داری در چهره‌های گوناگون تا برقراری نظام سوسیالیستی جلسه خواهد کرد و بنا بر این این چهره‌ها را باید شناخت و نه اینکه هر بار با تغییری در اینجا و آنجا، ماهیت دولت را در گریخته تلقی کرد. چهره‌های دولت، انواع رژیم‌ها و حالت‌های مختلف این چهره اقسام حکومت‌ها، و عناصر این چهره‌ها، کابینه‌ها را میسازند. در جریان انقلاب سیاسی اخیر ماهیت دولت تغییری نکرد، بلکه چهره دولت - رژیم عوض شد. رژیم شاه به رژیم اسلامی تغییر یافت. حکومت بازرگان و حکومت شورای انقلاب و حکومت بنی صدر حالت‌های مختلف این چهره بوده اند که خود هم زائیده نیاز مرحله‌ای رژیم بودند و هم در ایجاد مناسباتی خاص دیسهم، باید دید نیازهای مرحله‌ای رژیم چه بوده اند که چنین حالاتی را می‌طلبیدند و اینان بنوبه خود در تداوم و یا تغییر نیازها چه نقشی بازی کرده اند.

هنگامی که آیت‌الله خمینی به پاریس رفت و آهسته آهسته موقعیت خیر شاه و امکان رفتن او را درک کرد و نطق معروف "شاه باید برود" را نمود هنوز نه به نظر او و نه به نظر اطرافیان

او مسئله الفاء سلطنت مطرح نبود، اما "شاه باید برود" (که توام با این سخن عبارت بود که "برود و شغلی دیگر بگیرد" - عبارتی که امروز آقای خمینی و هواداران او ملاحظاً فراموش کرده اند) طبیعتاً سؤال "چه کسی باید بیاید" را در بطن خود مستتر داشت. و در اینجا بود که اختلاف میان نیروهای مختلفی که در سلب قدرت از شاه متفق بودند ولی در مسئله واگذاری قدرت نظرات مختلف داشتند، خود می نمود. و به همین جهت بود که مسئله "چه کسی باید بیاید" تا زمانی که رهبری روحانیت مسلط شد (و با اضافه شدن خواست "حکومت اسلامی" در نظرات بیان نگشت) مسکوت گذارده میشد. اما این سکوت مانع از آن نبود که هر نیرویی با فکر کار خویش نباشد و سعی نکند "چه کسی باید بیاید" را در محدوده امکانات مطابق خواسته‌های خود جواب دهد و تدارک بیند. در گذشته اشاره کرده ایم که چگونه تناقضات داخلی سرمایه‌داری جهانی، اشتباه در ارزیابی عمق جنبش توده‌ای ایران، و اشتباهات متعدد دیگر آنان در مقابل موج روزافزون مبارزات مردم و رادیکالیزه شدن جنبش، بسیاری از فرصت‌ها را از دست طبقه حاکم گرفت بطوریکه بدیل‌هایی مانند بنادامینی - ابتهاج و سایر نمایندگان طسرازاول سرمایه‌داری بخش خصوصی که، زمانی چشم انداز مناسبی را ارائه میدادند تجربه نشده سوختند و رژیم از فرصت درماندگی در جستجوی نمایندگان دست دوم به پاره‌ای از رهبران جبهه ملی روی آورد. در این مورد هر یک از سران جبهه، سنجایی، بازرگان، صدیقی و بختیار و هه به تصور رژیم میتوانست کار ساز باشد. رژیم به همه اینها روی آورد. صدیقی در رقابت‌های داخلی جبهه مغلوب

شد (و اعلام شد که اساساً عضو جبهه نیست!)، سنجایی که چند ماه پیش در نامه به شاه تقاضای "همکاری صمیمانه" کرده بود در سفر به پاریس برای کسب اجازه از خمینی موفق نشد. بختیار بر سر کار آمد که سرنوشت او را همه میدانیم. اما آنچه که شاید ندانیم اینست که بختیار در ابتدای کوشش خود در تفاق هم کامل با همقطاران خود بسر میبرد و اگر اختلافی میان آنها بود بر سر تاکتیک کار بود و نه در محتوای کوشش. و باز شاید این را عده‌ای ندانند که آقای بختیار از طریق آقای حسن نزیه (همین آقای نزیه قبل از فراری) در ارتباط مداوم با آقای خمینی قرار داشت و در مشورت دائمی با آقای بازرگان و داریوش فروهر و نمایندگان داخل کشور آقای خمینی (آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی) بود. اگر شدت جنبش مردم بعدی رسید که ظرف مدت کوتاهی "بختیار نوکر بی اختیار" تلقی شد. و چه درست بود این توصیف - اما آگاهی جنبش به آن حد نبود که رابطین و مشاورین پشت پرده او نیز افشاگردند. و در شکر کار هم همین بس که پس از طرد بختیار، مشاور و دوست و همکار با سابقه او - آقای بازرگان - علیرغم آنکه حاضر نشده بود در طرد شاه و در نفی سلطنت کلمه‌ای بزرگان آورد، از طرف امام امت به نخست وزیر منصوب شد و میلیون‌ها مردم بی خبر از وقایع پشت پرده گوئی یک انقلابی را در مقابل یک ارتجاعی تقویت میکنند به راهپیمائی عظیم پشتیبانی از او کشانده شدند. بدین طریق میبینیم که حرکت از بختیار به بازرگان نه یک جهش، نه یک انتخاب، بلکه حرکت از مهره‌ای به مهره دیگری با همان مشخصات اساسی - پایگاه و خواست طبقاتی - بود. مشخصات غیر

طبقاتی مانند ته ریش داشتن آقای بازرگان و سابقه جشروشرایشان بسا مذهبیون، فقط برای کسانی که نه موضع واقعی او و نه بختیار را میشناختند و صرفا دینداری این یک ویی دینی آن یک را عمده مینداشتند میتوانست فریبنده باشد. و متاسفانه اما، در آن مقطع از تاریخ چنین کسانی انبوه بودند و مینداشتند که انتخاب کرده اند دوران ساز اما اگر بی اطلاعی چنین مینداشتند تقصیر آقای بازرگان چه بود؟ ایشان در اولین اقدامات خودشان دادند که ادامه دهنده طبیعی راه بختیارند. آقای بختیار را به سلامتی از مرز خود گذردادند، آقای قره باغی رئیس ستاد بختیار را مشاور نظامی خود کردند. آقای فردوست مقام اول امنیتی را مشاور امنیتی خود نمودند. آقایان یزدی و قطب زاده و امیران نظام و هه (باش تاصیح دولت بدمد) را وزرا خود کردند، به بازسازی ساواک و ارتش پرداختند، و به کمک ته مانده های کثیف رژیم آریامهری، چپ را دشمن اصلی قلمداد کرده و همه جا - حتی در نطق خود در حسینیه ارشاد پس از سقوط کابینه اش. عامل اصلی رکود کار و هرج و مرج و پیش رفتن امور را معده را "چی ها" معرفی کردند. در کارنامه ننکین بازرگان آنقدر فصاحت و رسوائی ویی لیاقتی نهفته است که بررسی اجزاء آن کارنوشته جداگانه - است. در اینجا همینقدر بگوئیم که ما انتظاری جز این از چنین حکومتی نداشتیم ولی معتقدیم که باید در نظر گرفتن وجود بقایایی از روحیه انقلابی در توده ها، کار هر حکومت سرمایه داری پس از انقلاب نمیتوانست در اساس تفاوتی با حکومت بازرگان داشته باشد. خصوصیات ویژه ایشان - عقب افتادگی و ریزه خواری - تنها در پاره ای از جزئیات کار خود را نشان میداد و نه در اساس.

وظیفه و نقش حکومت بازرگان

درست و فوق گفتیم که بازرگان و بختیار از نظر طبقاتی معرف یک خاستگاه بودند. رادیکالیسم جنبش انقلابی خطر بزرگی برای سرمایه داری جهانی و سرک، داری ایران بمشابه بخشی از آن بود و این "خطر" بود که بایستی بی اثر میشد. در جلوگیری از این خطر همه مدعیان

مختلف قدرت شریک بودند و بهمین دلیل بود که آمریکا خیلی زود توانست بسا نمایندگان طراز اول سرمایه داران بخش خصوصی که عمال مستقیمش بودند و رهبری جنبش که بهمان اندازه از چپ هراس داشت، بر سر آوردن نماینده دست دوم - آقای بازرگان - توافق کند. مطالبی که اخیرا "باصلاح فاش شده است رازهای عیانی است در تائید و مسلم ساختن تماسها و اقدامات امپریالیسم برای مقابله با جنبش مردم. برای کمونیستها این مسائل هیچگاه پنهان نبوده است چسبون کمونیستها با شناختن ماهیت طبقاتی نیروها حرکت میکنند و تقارن خواستهای بخشهای مختلف بورژوازی را میدانند و آگاهند که یکانگی خواستها هر گونه سد و مانع سلکی و مرامی را از میان برمیدارد سرمایه دار در هر لباسی سرمایه دار است و ته ریش و تسبیح آخوندی بسا طلیب مسیحائی وجوه مشترک بسیار دارد. اینها علیرغم "محمدی" بودن این یک و "نمارا" بودن آن یک خیلی خوب و زود حاضرند مخفی از چشم و گوش مردم با هم سازند و توطئه کنند و کسی را تحویل دهند بنام بازرگان که از یکسو دست امام را میبوسد و از سوی دیگر دست سفید امریکسا را میفشارد. آری برای کمونیستها نقش این محلل ها احتیاج به رو کردن سند ندارد. این اسناد در تاریخ هزاران بار رو شده اند منتها باید چنم داشت و دید. آیا هنگامیکه امیران نظام و بازرگان و شرکا، مخفیانه با عمال و جاسوسان امریکا طرح و نقشه میریختند چه چیزی بجز جلوگیری از "خطر" چپ محتوای صحبت آنها را میساخت، چه چیزی جز حفظ ارتش و جلوگیری از رادیکالیزه شدن بیشتر جنبش مطمع نظر آنها بود. میان نمایندگان سرمایه و ارباب امپریالیسم چه چیزی بجز توطئه علیه خلق میتوانست مطرح باشد؟ و چه عاملی باعث میشود که آیت الله خمینی همکاری با کمونیستها را حتی برای سرنگون کردن رژیم شاه مجاز نشمارد. مذاکره با امپریالیستها آری، برنامه ریزی با آنها آری، ولی همکاری بسا

کمونیستها نه. بدرستی پیدا است که اینها دشمن اصلی خود را چه کسانی میدانند.

بنابر این طبیعی است که رژیم خمینی - بازرگان که معرف انتسلاف خرده بورژوازی و بورژوازی - نمایندگان کوچک و بزرگ سرمایه - است از همان آغاز کار، مبارزه با نیروهای چپ، ادامه دهندگان جنبش انقلابی را در دستور کار قرار دهد. اینسان را خرابکار و هرج و مرج طلب تلقی کند چون در تجدید ساختن سازمان سرمایه داری خرابکاری میکنند و بسا ادامه ی جنبش و حرکت، از سکون و سکوت جنبش جلوگیری مینمایند. حرکت انقلابی هرج و مرج نام میکیرد. همان مفتی که یکماه پیش از آن از طرف شاه به انقلاب منتسب میشد. و جای شگفتی نیست. سرمایه داری همواره چنین کرده است. هرج و مرج خواندن جنبش انقلابی بیان آشکای سرمایه است، و نمایندگان سرمایه چه رژیم شاه باشد و چه رژیم خمینی - بازرگان در این بیان اختلافی ندارند.

بهر حال کارنامه ی رژیم در ماههای اول، کوشش جهت خواباندن روحیه انقلابی و القاء این شبهه بمردم بود که انقلاب پیروز شده است بنابر این باید اسلحه ها را بزمین بگذارید و به خانه های خود بساز گردید، "ما" سکان کشتی را بدست گرفته و بجای شما کارها را انجام میدیم. کوشش رژیم در خلع سلاح مردم درست در روزهای پس از انقلاب، در دورانی که روزانه ده ها پاسدار و انقلابی توسط عمال ساواک کشته میشدند نیت تولید و ترس و واهمهی حکمرانان را از مردم مسلح نشان میداد. اسلحه در دست مردم، ضامن ادامه ی انقلاب بود و این چیزی بود خلاف برنامه و توطئه ی آنها. خلع سلاح مردم، نه خلع سلاح بازماندگان رژیم و ساواکیها (که بهر حال طبعاً بفرمان دولت اسلحه ی خود را پس نمیدادند) بلکه خلع سلاح توده ها نشی بود که در جریان اشغال پادگانهای ارتش کنترل جریانات را از دست

رهبران خارج کرده و برنامه‌های مشترک آنان و امیربالمیم را به هم رده بودند. بنابر این اسلحه‌ها از دست مردم باید خارج می‌شد. این تضمین اول ادامه‌ی کار رژیم بود.

کام بعدی خواباندن آتش در نقاطی بود که در آن نقاط بدلائل خاص انقلاب ادامه یافته بود. کشتار در ترکمن صحرا، قتل عام در خوزستان و حمله به کردستان، نمودار کوشش رژیم در از بین بردن کانون‌های انقلابی و به شکل ترس قدرتمنداری از سرایت این شعله‌ها به سایر نقاط ایران بود. شعله‌ی آتش باید ناپود نمود، و در این راه رژیم بقصدی سفاکی نشان داد که آنرا با چیزی جز اسلوب سرکوب آریامهری نمی‌توان مقایسه کرد. نوجوانان ترکمنستان، کودکان کرد و پسر زنان عرب شاهدان این جنبشند که پاسدار همه‌جوری اسلامی در تساوت می‌تواند کرد جاویز آریامهری را بخاطر آورد. و این نیز درسی بود که غلبه زود گرفته شد.

کام دیگر که همزمان و در ادامه این کام برداشته شد حمله به نیروهای مترقی و مبارز در سایر نقاط ایران و تعطیل کردن نشریاتی بود که می‌توانستند با درج اخبار و شکستن سد سانسور صدا و سیما همه‌جوری اسلامی توطئه‌ی رژیم را بر ملا کنند. اما این کام را رژیم به تنهایی بر نداشت بلکه بعضی از سازمان‌های مترقی هم علناً انحرافات عمیق خود بکمک وی شتافتند. هنگامیکه رژیم با ریاکاری راند الوصفی روزنامه‌ها را می‌بست و آیندگان تنها نشریه‌ی روزانه‌ای که همگام با رژیم حرکت نمی‌کرد را به بهانه‌ی سابقه‌ی طاغوتی آن تعطیل می‌کرد (ولی طبعاً اطلاعات و کیهان امضا طاغوتی از این اتهام مبرا بودند چون طبق خواست رژیم حرکت می‌کردند) عده‌ای ساده‌لوح و با سازشکار در حاشه‌ی مترقی نیز تازه بناد این افتادند که ای امثال آیندگان چنین و چنان بوده است. اینها نیز بکمک رژیم آمدند و بسک لحظه باین فکر نیفتادند که بهینند قصد و نیت رژیم از اینکار چیست.

آنها این را میدیدند که آیندگان لیبرال است ولی اینرا نمی‌دیدند که حمله به لیبرالها از جانب فاشیستها صورت می‌گیرد. و یا میدیدند و بخاطر سازشکاری، بخاطر انحراف، بخاطر استالمنتیست بودن و بخاطر کوتاه بینی با رژیم همدا میشدند. بهر حال این کام رژیم هم با "موفقیت" برداشته شد و صفحه‌ی درخشانی بر کارنامه‌ی رژیم و نقطه‌ی تاریک دیگری بر پیشانی سازمانهای اپوزیسیون اضافه کرد.

اکنون رژیم میتواند با فراغ بال به تجدید ساختمان سرمایه‌داری بپردازد. شرکتهای ورشکسته "ملی" اعلام شدند و بار تحمل خرج زائد بر سر اسفاده از دوش سرمایه‌داران بر سر داشته و بر کرده‌ی ملت گذاشته شد. توطئه‌ی کثیف و شناخته شده‌ای که بارها و بارها مورد استفاده‌ی سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته است اینبار بعنوان "فتح خیر" به حورد مردم داده شد و باز چه عجب که تعدادی از نیروهای چپ نیز با درایت افسانه‌ای در ابتدا به کوی اقدام رژیم شدند و تازه پس از مدتی فهمیدند (چه عجب) که چه کلاه کشادی بر آنها و ملت رفته است.

این اقدام رژیم همراه بود با

زمره‌ی فرا خواندن سرمایه‌داران به بازگشت مجدد به ایران. اما آقایان نخست وزیر، وزیر صنایع و معادن، وزیر بازرگانی و سایر پادوهای سرمایه‌داری که مدافع این

تصمیم بودند، قدری عجولانه رفتار کردند. اشتباه آنها در این بود که خیال کردند اوضاع بقدر کافی آرام شده است و بنابر این بازگشت نمایندگان طبقات سرمایه‌داری بلامانع است. اما آنها این نکته را ندیدند که مردم هر قدر هم ساده اندیش باشند، هر قدر هم نتوانند وجودهای ناملموس، هستیهای انتزاعی را درک کنند ولی ملموسات را حس خواهند کرد. بخشی از مردم ممکن است در تشخیص خواست سرمایه در ملی کردن شرکتهای دچار

اشتباه شوند. تشخیص این امر حداقل سواد سیاسی و آشنائی به پاره‌ای از مسائل اقتصادی را لازم دارد و بنابر این کسانی که فاسد اینها هستند نمیتوانند کول "ملی" شدن را بخورند. پاره‌ای از مردم ممکن است تفاوت قیافه‌ی ریشوی آقای بازرگان و صورت چهار نیعمه‌ی آقای بختیار را بعنوان یک تفاوت ماهوی تصور کنند و کذا. اما همین بخش از مردم همان چهره‌ی تابناک بختیار را دوباره پذیرا خواهند بود. بختیار جزو ملموسات آنها در آمده و باو اعتماد ندارند. فلان و بهمان سرمایه‌دار در رفته میتواند. سرمایه‌دار را از طریقتی دیگر بکار اندازد ولی خودش، شخص خودش، مطلوب و مقبول نیست.

در اینجا بود که نطقهای آقای بازرگان در ضرورت رجعت سرمایه‌داران با استقبال روبرو شد و حتی ملی شدن صنایع استقبال کرده بودند نتوانستند با این اقدام ایشان موافق باشند. مخالفتها شروع شد. خرده‌بورژوازی سراسیمه شد. بدنبال آن بالاخره سازمان چریکهای فدائوسی خلق هم بخود آمد و فهمید که "دفاع از دولت بازرگان" کار خوبه‌ی نبوده (۱) و با ایشان کج افتداد و باقی قضایا.

بهر حال عدم تشخیص تفاوت سرمایه انتزاعی با سرمایه‌دار مشخص، و انعکاس متفاوت این سسده در ادهان توده پای حکومت بازرگان را گرفت. ولی دیگر دیر شده بود. دم خروس نمایان گشته بود و این محالی میداد بدست رقیب خرده بورژوا که تسویه حساب کند.

توضیح آنکه خرده‌بورژوازی - و در اینجا بهتر است بگویم رهبری روحانیت - با علم باینکه بازرگان و همکاران او نمایندگان سرمایه‌دارند، و به تنها با علم باینکه بلکه بهمین خاطر، در اشتباه آنها بود. رهبری روحانیت هم از ماهیت طبقاتی ایشان خبر داشت و هم از روابط آنها با امپریکس

مطلع بشود. این ماهیت و این رابطه نه تنها مخالف نظر روحانیت نبود بلکه دقیقاً در جهت منافع آن قرار داشت. اینها بزرگترین پشتوانه‌ی او برای سرراه انداختن چرخ اقتصاد کشور و بهترین مخالفین چپ بودند و اینها همه مانده‌های آسمانی بودند. اینها مقبول بود تا زمانیکه روحانیت تصور میکرد به حریف احتیاج مبرم دارد، و تا زمانی که حریف پا از محدوده‌ی خود بیرون ننگذارده و سهم عمده را در قدرت سیاسی نمیخواست. اما زمانیکه روحانیت تصور کرد بقدر کافی بر اوضاع مسلط است و هنگامیکه مشاهده نمود رقیب پیرو شده، لازم آمد که با تمام قوا عرض اندام کند. در اینجا بازیچه‌های دست جدیدی بنام دانشجویان خط امام یا به صحنه

از پشتکوه تا ابر قو مثل قارچ میرویند. حزب توده و سازمان چریکهای فدائی خلق به کف‌ساره‌ی اشتباهات گذشته در حمایت از دانشجویان خط امام سابقه میگذارند میترسند که مردم پادشان بیایند اینها از لیبرالها حمایت میکردند و در دشنام به لیبرالها سابقه میگذارند. و جالب طعنه‌آمیز اینکه همه‌ی دیگران را که از اول ماهیت بازرگان را رو کرده بودند لیبرال میخوانند! (و میدانیم که این تاکتیک توده‌ایستی با سابقه‌ایست: نعل وارونه.)

هستری گذرا، احساسات واقعی ضد امپریالیستی مردم را به بازی میگیرد، و انقلاب دوم (!) بزرگتر از انقلاب اول آغاز میشود. ولی صرفاً در حد خیابانهای جلوسو حاشیای محدود میماند. در جاهای

امری که توضیح آن دشوار نیست به شرط آنکه بینش داشته باشیم. که البته شرط کوچکی نیست. مسئله‌ی اساسی و تعیین کننده‌ی خط سیر یک جامعه مناسبات تولیدی آن است. مناسبات تولیدی خود را از فراسوی خواست هر جنبنده‌ای، هر نیرو و هر طبقه‌ای اعمال میکنند. خواست این یا آن نیرو، توطئه‌ی این یا آن رهبر و خلاصه هر عامل و پدیده‌ی دیگری که از این واقعیت سخت‌زمینی - مناسبات تولیدی - الهام نگیرد و بر آن استوار نباشد، مانند حباب مابون خواهد ترکید. مناسبات تولیدی تعیین کننده‌ی نهائی است. این درسی است که تا فرا گرفته نشود، همه ناآموختگان را به گیج سوری و کور مالی کشاند. و متأسفانه این درسی است که کم فرا گرفته شده

جامعه ایران یک جامعه سرمایه‌داری است. سرمایه‌برایران حکومت میکند. سرمایه قوانین خاص خود را دارد. سرمایه ناسرمایه، سرمایه خدانشناس، سرمایه اسلامی، سرمایه آخوندی سرمایه بازرگان ریشو و سرمایه بختیار طاغوتی، سرمایه القانیان صهیونیست، سرمایه حاجی بازاری قطعا غیر صهیونیست همه سرمایه‌اند. اینها میل به انباشت و تراکم دارند. اینها مناسبات تولیدی سرمایه داری را می‌طلبند.

میکدارند و "کف" (!) میکند که بازرگان و شرکاء با امریکا مراوده داشته‌اند (!) کشف جدید و واقعه محیرالعقولی است. خره بورژوازی ناگهان خشناک میشود و سازمانهای کاسه‌ی میرشان لبریز میگردد. عجب؟! تماس با امریکا! این خیلی بد است. "ما" که نمیدانستیم و گرنه هیچوقت "دفاع از حکومت بازرگان" نمیکردیم. و بازی تکرار، و صحنه پشت صحنه پدیدار میشود. "دانشجوی خط امام افشا کن، افشا کن" چه کسی را؟ بنظر آنها لیبرالها را، بنظر ما لیبرالها را باضافه‌ی روحانیت را و باضافه‌ی سازمانهای خرده بورژوازی چپ را و باضافه‌ی فرصت‌طلبان را.... "خط امام" یکشنبه میلیونها طرفدار پیدا میکند. سازمانهای خط امام

دکتر ادا از آتکان نمیخورد. قرار دادهای محرمانه با امریکا به قوت خود باقی میماند. ایست اسامی جاسوسان و مرتبطان با امریکا افشا نمیشود (بجز تک و توکی آنهم بنا بر ضرورت توطئه‌های انتخاباتی) اسناد "کشف" شده در محسوددهی اختیار و اطلاع یک باند خاص محصور میماند. انقلاب دوم (!) بزرگتر از انقلاب اول بود. در یک چیز. در توطئه‌گری. در عدم اصالت. در فریب توده‌ها. و اینبار بازیکنهای جدیدی داشت. مبارک بود.

اما هیچگاه واقعیات سخت‌زمینی را نمیتوان نادیده گرفت. میشود با یک شگرد، رقیب را موقتاً به کنار صحنه راند ولی حماقت است اگر پشتوانه‌ی رقیب نادیده گرفته شود و الزامات عینیات فراموش شود.

جامعه‌ی ایران یک جامعه‌ی سرمایه‌داری است. سرمایه برایران حکومت میکند. سرمایه قوانین خاص خود را دارد. سرمایه ناسرمایه، سرمایه خدانشناس، سرمایه آخوندی، سرمایه بختیار طاغوتی، سرمایه القانیان صهیونیست و سرمایه حاجی بازاری قطعا غیر صهیونیست، همه سرمایه‌اند. اینها میل به انباشت و تراکم دارند. اینها مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را می‌طلبند. و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری متکی بر انباشت ارزش اضافی یعنی استثمار است. سرمایه‌ی کوچک، سرمایه‌ی متوسط، سرمایه‌ی بزرگ، اینها همه را فراموش کنیم که مقولات جداگانه‌ای



ماجن انقلاب

هستند. این دروغ است. هرگز
است. این آموزش را کارایی
سرمایه‌داری است. این آموزش
سرمایه‌داران بقاء برده - روبرو -
نسبتها و مانوسیتها است. ما
بد جور سرمایه داریم. هر کس
حماسه نوید سرمایه‌دهی نوده‌هاست.
چه بداید و چه بداید عامه‌سال
سرمایه‌داری است. صاحبان سرمایه
"کوچک و "بزرگ" با آنها کینه
سرمایه دارند. ارباب و سرمایه‌داری
سرمایه‌داری. امید "کوچک" ها بزرگ شدن
و امید "بزرگ" ها بزرگتر شدن است.
این تاسون سرمایه‌داری است. این
آرمان سرمایه‌داران است. آرمانی که
ضرایب اربابان و ملوک و سرورین
کننده برار تمامه و کلاه است. آرمانی
کدپیودایی و مسخایی، مسلمان و زندق
را در یک نرس واقعی اکثریت ملکوتی
دور یک معبود گردان آورد. و این
است که بر جامعه سرمایه‌داری حکومت
میکند و این است که کوی را مجروح
آقای جمعی تصور میکند که چنین نیست.
آقای بهشتی ادعا میکند که چنین نیست
اما حرکت واقعی به بر مبنای تصور اما
و بد بر مبنای ادعای بهشتی تنظیم
میشود و احساس که درست در لحظه ای
کدپیودایی حیل میگردیده است. خام
خیالی میگرد. و این احساس که درست در
زمانی که امام تصور میکرد رقیب را از
دربرون کرده‌است، در بجه‌ها باز ماند
بود. مبارزه شد امیربالیستی شد.
سوار خوب. حمد خاسوس آمریکائی
گرفته شد. حدیث. حد لبرال
افتاد. شد. بسیار عالی. فافدار -
کان را مدعی ندیدیم. جموهمیتی.
آقای امیرانتظام دستگیر شد. چه
سعادتی. و توب حوادث کشت و کشت با آقا.
ی بی مدر کاندید سوسال دموکراسی
عرب. با رای اکثریت قاطع مردم
از صندوق درآمد. چه انقلاب دوم پر
تکوهی. از بازرگان بانی صدر
"بعد هزار سال آگاهی است!"

احزاب قدرت

نبود وحشی بود. کار روحانیت مانند
سایر انصار در این دوران مبارزه
علیه‌ساز بود و سلسله مراتب سنتی
برای تنظیم آن کفایت میکرد و عیوب
نحزب - احزایی از نوع جمهوری
اسلامی - که شامل در قدرت بودن
عده‌ای و خارج از قدرت بودن دیگران
میتواند را همراه داشت. اما درست
همزمان با پیروزی قیام چند سن از
روحانیون با سابقه و همکاران نزدیک
آقای جمعی از فرصت استفاده کرده
و حزب خلق الساعی جمهوری اسلامی
را بوجود آوردند و پایه‌های تداوم
قدرت خود را ریختند. این حزب
توانست در صحنه سیاست کشور بصورت
مونوپولی رکن اعمال قدرت در آنست
و در حقیقت حزب رستاخیز اسلامی
شود.
اما حزب "فرا گیرنده" همواره
نقصهای خود را دارد و خیلی زودتر
از آنچه که طراحان طماع آن تصور
میکند در معجونی از تضادهای
می افتد. بغافل از کوناهای پس از
تشکیل این حزب جمهوری خلق مسلمان
توسط آیت الله شریعتمداری تشکیل

یکسال پیش هنگام قیام، رهبری رو -
حسب بجز سلسله مراتب مذهبی ارکانی
چهار اعمال قدرت نداشت. و این عیب

از امام دریافت نمی‌کردند نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند. در اینجا جریان حوادث بیاری آمد. "پیروان خط امام" فرقه‌ی جدیدی که ظهور آنرا در صفحات پیش‌شرح دادیم پایگاهی شد برای همه‌ی تشنگان بی‌سهم از قدرت. اینان با توسل مستقیم به امام از فوق سر حزب جمهوری اسلامی عبور کردند. اما در این میان خواست خود امام و نه نیت پیروان او تعیین‌کننده نبود. توضیح آنکه بلافاصله پس از انقلاب، امام از تشکیل حزب جمهوری اسلامی استقبال کرد چون خود سازمانی نداشت و وجود یک حزب فراگیر "وحدت کلمه‌ای" را مفید تشخیص می‌داد. اما وی ظرف مدتی متوجه شد که اولاً این حزب فراگیر نیست و

"حزب" پیروان خط امام، ستاره‌ی حزب جمهوری اسلامی سریعاً افول کرد تا آنجا که همه جا شایع شد که آیت الله بهشتی دستگیر شده است و نظائر آن. پشت‌پائی که حزب جمهوری اسلامی در مورد جلال الدین فارسی خورده آنرا با سرزمین آوردی‌طوریکه حزبی که مسلم میدانست ریاست جمهوری را قبضه خواهد کرد بطرز فلاکت‌باری شاهد پیروزی رقیب شد. با اینهمه زیاده‌رویهای پیروان خط امام و اتکاء مطلق آنها به امام، همراه با بیماری وی تاکنون اجازه نداده است که سازماندهی این جماعت کامل شود و بیشتر در حال حاضر بصورت یک نیروی سیاسی وجود دارند تا قدرتی تشکیل‌دهی. مسلم است که حزب جمهوری اسلامی

آینده‌ی حزب جمهوری اسلامی را با خدا دارند چند میلیون فرصت‌طلب حول و حوش نشان میدهد. اینها بمنابهی حزب، جدی نیستند. بمنزله مرکز توطئه، بسیار جدی هستند و نگفته پیداست تا زمانی چنین اند که توطئه تعیین‌کننده باشد و نه حرکت.

اما سرنوشت سایر احزاب تشنه‌ی قدرت نیز سزاوار پرداختن در حد عبارتی است. جبهه‌ی ملی کنونی که در حقیقت همان جبهه‌ی ملی دوم گذشته است با آنکه اثری بر وجودش مترتب نبوده است معه‌ها به یمن نوی در "ابوزیون" محترم بودن امیدوار است که در آینده بختش از حالا بازتر شود بویژه آنکه افشاکری لیبرالها شامل حال آنها نشده و میتوانند

بدین طریق ملاحظه میشود که احزاب قدرت، همه چیز هستند بجز حزب، اینها مجموعه‌های خلق الساعه متشکل از قدرتمداران و تشنگان قدرتند که تا زمانی که تقسیم قدرت در میان است موجودیتی دارند ولی بیک‌باد بندند. اینها از نظر شکل، محتوا و عملکرد همزاد حزب رستاخیزند. احزاب فرمایشی.

نمی‌تواند باشد، ثانیاً رهبران آن با وجود ادعای پیروی از او کثک خود را می‌سایند و هر جا بتوانند حتی باو کلک می‌زنند. در چندین مورد "اظهار خشم" های امام شامل رهبران این حزب شد ولی کار زیادی نمیشد کرد. "پیروان خط امام" بهترین فرصت را بدست امام دادند تا حزب خود را تشکیل دهد. حزبی که سران آن وابستگان و طلبه‌های خود او باشند و جدا از او موجودیتی نداشته باشند. انواع حاج احمد آقاها و موسوی خوئینی‌ها که نه از لحاظ مقام و رتبه روحانی جایی در صدر سلسله مراتب داشتند و نه در باند کوچک رهبری حزب جمهوری اسلامی به بازی گرفته شده بودند تنها از این طریق بود که میتوانند و توانستند جزیره قدرت‌مداران واقعی کشور شوند. بفاصله کوتاهی پس از تشکیل

بیکار نخواهد نشست و با استفاده از وسعت و تشکیلات خود خواهد کوشید که آب‌رفته را بجوی باز آورد. معه‌ها ما تصور نمی‌کنیم که این حزب بتواند قدرت گذشته را کسب کند و صرفاً بعنوان یکی از بلوکهای قدرت بر جای خواهد ماند و با حکومت بنی‌صدر در سازش و جدال، شریک قدرت خواهد بود.

بدین طریق ملاحظه میشود که احزاب قدرت، همه چیز هستند بجز حزب. اینها مجموعه‌های خلق الساعه متشکل از قدرتمداران و تشنگان قدرتند که تا زمانی که تقسیم قدرت در میان است موجودیتی دارند ولی بیک‌باد بندند. اینها از نظر شکل، محتوا و عملکرد همزاد حزب رستاخیزند. احزاب فرمایشی. سرنوشت حزب جمهوری خلق مسلمان با ۲-۳ میلیون عضو (۱) سرنوشت

"مستقل و ملی" بودن خود را تبلیغ کنند و این بخصوص در شرایطی گیراست که رقبای دیروزی، جبهه‌ی سومی‌ها (بختیار - بازگان - فروهر) در وضع جالبی نیستند. بختیار مرحوم شد. دست‌بازرگان و روابطش با امریکا رو شد و جناب فروهر فقط بیمن نوکر منشی استثنائی و لهذا جلب محبت خاص بزرگان است که فعلاً مصون مانده است و گر نه کیست که نداند که او اگر از آن دوتای اولی "خوش سابقه" تر نباشد کمتر نیست. مصاحبه‌ی معروف ایشان با نیویورک تایمز چندی قبل از انقلاب که در آن به امریکا توصیه میکرد که کوتاه بیاید و گر نه در ایران انقلاب خواهد شد (۱)، طنین بلند نجوای در گوشی ایشان با مقامات امریکائی بود. و اینرا از ما داشته باشید که اگر ایشان علیرغم آبرو ریزی انتخاباتی ("تکست"

واژه‌ای ناراست) روی خود را کسم نکند "اسناد" ایشان هم رو خواهد شد و نشان داده خواهد شد که مثلث سه‌گانه‌ی قدیمی (حزب ایران بختیار، نهضت آزادی بازگان، و ملت ایران فروهر) محور یا نقطه‌ی اتکاء، مشترکی در وحدت داشته‌اند منتها این محور از میان مثلث عبور نمی‌کرده بلکه بخارج متمایل بوده است!

احتمالات آینده

انتخاب بنی‌مدر به ریاست جمهوری و در مد بالای آراء، او (بقول خود ایشان بالاترین درصد تاریخ بشر) بیچاره استخوانهای مجیب‌الرحمان در قبر می‌لرزد) نشان داد که علیرغم تشتت و جدال موجود، یک مرکز غیبی نیرومندی وجود دارد که حساب و کتاب خاص خود را دارد. این مرکز غیبی نه هیستریک میشود، نه شیفته‌ی "خط امام" میگردد، نه مرعوب قدرت ظاهری حزب جمهوری اسلامی میشود، و نه از تو دهنی خوردن لیبرالها سراسیمه میگردد. آقای بنی‌مدر طبعاً هر چه هم که از جریانات مطلع باشد مایل است چنین بنمایاند که تفاوت ایشان و مثلاً آقای حبیبی و دیگران آنقدر بارز و کوبنده بوده است که روستائی دور افتاده‌ترین نقاط ایران هم دریافته است که ایشان ارجح و اولی هستند. مردم سلمان (آراء طاغوتیان مدنی دوست را کنار بگذاریم) صرفنظر از وابستگی باین یا آن حزب و آن یا این مرجع، زیر همه چیز زدند و ستاره‌ی درخشان را با اکثریتی کوبنده انتخاب کردند. روسای کمیته‌ها خود بخود زیر دستور حزب جمهوری اسلامی زدند، مسئولین جهاد سازندگی ناگهان پشت به سرور خود آقای بهشتی کردند، پاسداران قیام کردند، مردم قم علیه مدرسین محترم شوریدند، عشایر کوش بفرمان خانها ندادند، پی‌نمازها پیش‌نمازها را دست انداختند و سی‌چهل معجزه‌ی دیگر شد تا اینکه مردم تصویر خورشیدی که دیگران در مقابلش ستاره‌ی کسوری

بیش نبودند را بجای شیر و خورشید مرحوم بگذارند. بسیار خوب. این تصویر است که آقای بنی‌مدر میخواهد دیگران بپذیرند. اما همه‌ی مردم بچه‌هایی نیستند که دیروز زائیده شده باشند و ما هم با کمال خضوع دیروز چشمان بعالم باز نشده‌است. ما بجای سی‌چهل معجزه، بیشتر مایلم یک معجزه را قبول کنیم. مرکز غیبی را. در گذشته‌ها در پیش‌بینی‌های خود بخطا نرفته‌ایم. امیدواریم این یکی فعلاً به پشتوانه‌ی آنها مورد توجه قرار گیرد.

اما یک معجزه یا سی‌چهل معجزه، نتیجه‌ی این است که بنی‌مدر از میان محارم، نزدیکترین فرد به لیبرالهاست است که خیلی مورد "خشم افشاگران" واقع شده‌اند. از لحاظ سیاست اقتصادی و از لحاظ سیاست سیاسی! بنابر این اگر ما آقای بازگان را دو سال پیش نماینده‌ی دست دوم سرمایه‌داری خواندیم آیا اکنون حق داریم آقای بنی‌مدر را نماینده‌ی دست سوم آن بدانیم؟ تصور میکنیم حق داشته باشیم. نه تنها "اقتصاد توحیدی" مورد ادعای ایشان، بلکه برنامه‌های آینده‌ای که قطعاً از "پیرایه‌های" نجیب‌تئوریک اسلامی ایشان پالوده خواهد شد صحت این ادعای ما را بشبوت خواهد رساند.

های بنی‌مدر در شرایط موجود ممکن ترین بیان و جلوه آن چیزی است که در بطن جریان دارد. بنابر این چشم اندازی که ما می‌بینیم، عبارت خواهد بود از کوششهای پیگیر ایشان و کابینه‌شان در بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری، روی کار آوردن تکنسین‌های حاضر بخدمت، بسط مناسبات با بخش "سالم" سرمایه‌داری جهانی - بگفته‌ی ایشان اروپا و ژاپن (بگفته‌ی ما جناح غیر نظامی سرمایه‌داری جهانی - اروپا مستقیماً، و آمریکا از کانال بازار مشترک). اراجیفی مانند و امها بدون بهره و نظائر آن کذب محض بودن خود را نشان خواهد داد و بجز

در مواردی که برای تعدیل لیبرالی یا سوسیال دموکراسی وار، از پول نفت جبران خسارات ظاهر سازهایی بانک مسکن و نظائر آن بشود (و در این موارد کویت قطعاً غیر سرمایه - داری (۱) پیش‌کوت‌دیرین آقای بنی‌مدر است)، سرمایه‌داری عربیان حکومت خواهد کرد. اما تا زمانیکه باین عربیانی اعتراف شود، مدتی طول خواهد کشید. عبارت بهتر مزاحمانی از این سو و آنسو دست آقای بنی‌مدر را اگر کلاً نبندند لااقل در حرکت محدود میکنند.

مزاحم اول بقایای خواست انقلابی‌توده‌ها و وجود فعالیت سازمانهای چپ است. اینها بهرحال همیشه برای سرمایه داری موی دماغ‌دویدین جهت بطور خاص در اینجا به آنها نمی‌پردازد اما مزاحم دوم ویژه ایرانست و توضیحی درمورد آن ضرورست.

روحانیت ایران پس از شروع گسترش مناسبات سرمایه داری، به تدریج در جهت شکستن محدوده های کاستی خود حرکت کرد. تظاهر خارجی این شکاف برداشتن را در موضعگیری متضاد جناح های مختلف روحانیت در انقلاب مشروطه و پس از آن دیدیم. این شکاف حول محور تعلق بخشی از روحانیت به مناسبات ماقبل سرمایه داری (فئودالها و اصناف و نه خرده بورژوازی) و تعلق بخشی به بورژوازی

و خرده بورژوازی در حال رشد بود. با از میان رفتن فئودالیسم و تبدیل اصناف به خرده بورژوازی از یکجانب و وابستگی روزافزون بورژوازی بومی به سرمایه‌ی جهانی این تقسیم‌بندی بتدریج دستخوش تغییر شد و شکافهای جدیدی در کاست روحانیت بوجود آورد. بطوریکه اکنون میتوان بطور عمده دو بخش در روحانیت مشاهده کرد.

بخشی که عمدتاً به خرده بورژوازی (اصناف تغییر شکل یافته و خرده بورژوازی سنتی) متکی است و بخشی که از قشرهای مختلف بورژوازی الهام میگیرد. طبیعی است که از آنجا که بورژوازی و خرده بورژوازی پیوندهای عمیقی باهم دارند و سرمایه نقطه



۰۰۰ و غاصین انقلاب

بهر حال در این مقاله مجال پرداختن به این قضیه نیست و این اشاره هم از آن جهت است که بدکتر داده شود منافات بهی عده‌ی جب به روز می‌گردد، روزمره حرکت می‌کند، پراکندگی است، و بنابر این پراکتیک حوی ندارد، و اکثر وضع چنین بهمان باز هم در تغییر و تحول آینده، و شاید در انقلاب سیاسی آینده، چپ به صورت یک تبدیل بلکه باز صورت حامی این سیاست بیرو ظاهر خواهد شد. مگر آنکه اینبار "معجزه‌ای" در این طرف خط صورت بگیرد. و ما در فوق گفتیم که به معجزه معتقدیم! شاید اینبار اعجاز را توده‌هایی کنند که از سازمانهای چپ بیشتر خواهند رفت. این اعجاز ممکن است، چون بوده در پیروسی واقعیت حرکت می‌کنند و سازمانهای چپ در بند انعکاسهای مسخ شده‌ی واقعیات اند. ■

با ایمان به اعجاز توده‌ها

سهم می‌شد اما چنین است که بخش مهمی از جپ ایران بجای کشاندن خرده‌بورژوازی به سمت چپ از فراط اشتیاق خود بسوی خرده‌بورژوازی حرکت کرده و سؤمات آنان را فوت می‌بخشد. نمونه‌ی بارز این برخورد را در دفاع بخش مهمی از جپ از برآمدی مسعود رجوی و کاندیداتوری او دیدیم و امروز کمان نمی‌کنیم که هیچ کمونیست مدیقی منکر این واقعیت باشد که این بخش از جپ در زیر کمر از پیش کردن و معبرتر از گذشته کردن سازمان مجاهدین به سمت عقب ماندن و دنباله‌رو شدن جپ تردیدی داشته باشد. این بخش از جبهه توده‌ی مردم تلقین کرد که تبدیل آینده سازمان مجاهدین و مسعود رجوی است. توضیحهای "مسروط" کننده‌ی آنها تنها برای مانع کردن هواداران می‌توانست مفید افتد. پیامی که به توده‌ی مردم رسید این بود که مسعود رجوی کاندیدای نسل انقلاب است. ما همه پشت سر او هستیم. و چه جای شکنی که بسیاری از کسانی که بین سازمانها جپ و مجاهدین مردد بودند به سمت مجاهدین حرکت کردند. اینگونه به توده "تعلیم" دادیم.

آغاز و منتهی آنها را می‌سازد جدال دو بخش را در حدال درونی جبهه سرمایه باید دید و نه پیش از آن. بعلاوه در کنار اشتراک منافع مولود ضرورت سرمایه، مسئله بسیار مهم اشتراک منافع در حفظ حرمت مذهب و سلسله مراتب آنها باید در نظر گرفت. عبارت دیگر نباید از تاریخ جلو زد و تصور کرد که کاسر و جاسبت بکلی در هم تنگ شده است و نه از آن عقب ماند و خصوصیت کاسنی را در حرکت روحانیت عمده شمرد و مانند بعضی سازمانهای جپ بر آن اصرار ورزید. پدیده‌ها را آنطور که هستند باید دید و نه آنطور که بهتر است. سنو ریه‌ای از پیش ساخته شده جور در می‌آید. بنابر این، از آنجا که خرده‌بورژوازی فعالترین بخش جنبش بوده است، و از آنجا که روحانیت فعلاً وسیعترین پایه را در توده دارد، و باز از آنجا که روحانیت منگی به خرده‌بورژوازی در حال حاضر دست بالا را در قدرت دارد، و با در نظر گرفتن اینکه خرده‌بورژوازی خود از جبر تاریخ و سرنوشت محبوم خود مطلع نیست و می‌داند که بدیلی بجز مناسبات سرمایه‌داری ندارد و تحت این نوهم است که می‌تواند سرمایه‌داری را در اینجا و آنجا بمصاف بطلد... لهذا ما شاهد مناووسها، مبارزها و درگیریهای بین این نوهم زدگان و رهبران با نحوه‌ی گردش اوضاع، مسیر حرکت اقتصادی جامعه، خواهیم بود و در این میان آقای بنی صدر این مزاحمتها را با کوشش و پوست احساس خواهد کرد. این جدال تعیین کننده‌ی بسیاری از حوادث خواهد بود و گرچه بدامالت جدال حسی و قدرتمداران نیست معجزه در این شرایط مشخص تاریخی آثار لحظه‌ای و موضعین کمتر از آن خواهد بود. بستر میرسد که اگر چپ ساین تشخیص میرسد که یکی از محصولات این جدال، کاهش نوهما بخشی از خرده‌بورژوازی و حرکت اجباری آنها به سمت جپ است در این صورت بر سر مواضع جپ خود استنادکی می‌کرد و در رفع نوهم خرده‌بورژوازی را بدیکال



نام تو
مطلع غزلی است
که بی پایان است

گرامی باد یاد شهدای سیاهکل

قاطع ترین و رزمنده ترین نیروهای انقلابی ایران را کمونیست‌ها تشکیل می‌دهند ، و این را امروز علیرغم جولان فالتزیسیم ، علیرغم سلطه‌گری قشریون مرتجع و علیرغم قدرت نمائی " انقلابیون " خلق الساعة ، همگان - و حتی فالتزیست‌ها و مرتجعین و " انقلابیون " حکومتی - با گوشت و پوست خود لمس میکنند . گستاخ‌ترین قشری متعصب با مقابله با نام سیاهکل ، چاره‌ای جز فرار ندارد ، و در اعماق وجود خرده ترین عنصر آنتی کمونیست تردیدی که سیاهکل بوجود می‌آورد قابل شناخت است . و ما ایمان داریم که همین عنصر حقیقتی که موقتاً در اذهان بخشی از توده فریب خورده در زیر پوششی از تبلیغات زهر آگین پنهان شده است روزی بمشابه یک جرعه ، آتش افروز خواهد شد . این عنصر از بین رفتنی نیست ، رشد یابنده و فراگیرنده است . و ما هراتیری آنرا نه در زمانهای دور بلکه در آینده‌ای نزدیک می بینیم . هم ما چنین گمان میداریم و هم دشمن آنرا پیش بینی میکند . بیهوده نیست که همه دشمنان سوسیالیسم و همه وابستگان سرمایه‌داری - از بورژواهای " لیبرال " و " آزادی خواه " تا خرده بورژواهای قشری کوته بین - علیرغم جدالهای خود در یک چیز شریکند : دشمنی با کمونیسم . و ما این دشمنی را نیز عزت می‌نهیم که توهم زداست و درس آموز . رفقا ! سیاهکل یادگار رفقای کمونیست ماست . سیاهکل سنت ماست . سیاهکل نمودار عزم ماست . بیاد همه انقلابیون ایران ، تمامی شهدای کمونیست و بالاخص در این روز خاص به خاطره رفقا :

علی اکبر صفائی فراهانی * اسکندر رحیمی * هادی فاضلی * غفور حسن پور * هوشنگ نیری * عباس دانش بهزادی * ناصر سیف دلایل صفائی * جلیل انفرادی * محمد محدث قندچی * حسن مشیدی * هادی بنده خدا لنگرودی * احمد فرهودی * مهدی اسحاقی * اسماعیل معینی عراقی * رحیم سمائی

درود می‌فرستیم و بيشرفت جنبش کمونیستی ایران را بزرگترین پادشاه قهرمانیهای آنان می‌شماریم .

" با امید نابودی سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم "



بزرگداشت سیاهکل تنها بزرگداشت یک حماسه نیست . تحلیل از آغاز شکوهمندی است که طی آن عنصر قهر مهر خود را برای همیشه بر پای مبارزات انقلابی ایران کوبید . بهمن ۴۹ آغاز روندی است که به بهمن ۵۷ رسید و از این قله تا قله‌های رفیع تر ، تا بهمن های عظیم ترو جاودانی‌تر خواهد رسید . یاد ۱۹ بهمن ۴۹ ، یاد نقطه‌ای روشن در تاریکی فضای آریا مهری ، یاد انقلابیون سرنوشت ساز و راهجویان دلاور فدائی خلق را عزت میداریم و ارج می‌گذاریم .

درس آموزی از سیاهکل و راهی که بدین طریق کشوده شد ، فراگیری از موفقیت‌ها و عبرت‌اندوزی از شکست‌ها ، تا هم امروز که ۹ سال از آن می‌گذرد هنوز از عمده‌ترین مباحث جنبش انقلابی ایران بطور اعم و جنبش کمونیستی بطور اخص است . هنوز هم یکی از وجوه مشخصه هر جریان سیاسی را چگونگی برخورد آن با سیاهکل تشکیل میدهد . هنوز هم اعتبار سیاهکل و سیاهکل‌ها است که بدرستی بمشابه یک معیار میزان صداقت و قاطعیت بکار برده میشود . و اینرا دوست و دشمن معترفند و چه چیز گویاتر از این .

تحلیل ما از سیاهکل نه بمنزله گذشت از اشتباهات چه بسا کمرشکنی است که عارض انقلابیون شد و نه بمشابه تمایل به نسخه برداری از آن . هم آنان که توجیه گر کوتاهی‌ها و نادرستی‌ها هستند ، و هم آنان که فقط کوتاهی‌ها و نادرستی‌ها را می بینند ، به عنای جنبش انقلابی ایران ، و به بزرگداشت سیاهکل آن چنانکه شایسته آنست ، کمکی نمی‌رسانند در این زمینه از همان آغاز ، از زمانیکه هنوز طنپین رگبار مسلسلها در کوهها می پیچید تا امروز - که نشاط

جولان در فضای نسبتاً آزاد کنونی یاد گذشته‌های خفقان آلود را چنان از پاره‌ای از اذهان برده است که به انقلابیون آن زمان خرده می‌گیرند که " چرا کار توده‌ای نمی کردند " از بیان نظرات خود ایا نداشته‌ایم . در آن روز عده‌ای خرد می‌گرفتند که چرا در کمال مطلق نقاط ضعفی می بینیم و امروز هم آنان متعجب میشوند که چرا " مظهر انحراف " را بزرگ می‌داریم . و ما افتخار می‌کنیم که این درس را از سیاهکل آموختیم که خود باشیم ، از تحلیل شرایط مشخص جامعه حرکت کنیم و به انتظار شرایط مو عود ، انفعال را توجیه گر نباشیم .

سیاهکل به همه خلقهای ایران ثابت کرد که این گونیست‌ها هستند که راه می‌کشایند . سیاهکل ثابت کرد که

جنبش چپ ایران

و جنبه‌هایی از بحران هویت

بسیاری از نیروهای چپ هویت مستقل خود را در برابر سایر نیروهای شرکت‌کننده

فرزاد رسمی

در جنبش فراموش کرده اند

دهد ، موری درهم و معسوس به طیف چپ میداد . چپ ایران به همین دلیل - و بر خلاف بسیاری از جنبشهای چپ جهان که نیز در کبر اختناق بوده اند - تمامی هم و غم خود و آلت‌رناتیوهای اجتماعی خود را در امر سرکونی استبداد بکار میبندد . و همین امر باعث گردید در جنبش متروپه و جنبش جنک و جنبش ملی کردن صنعت نفت و تمامی حرکات مختلف اجتماعی ، تبلیغ شعارهای عمدتاً دموکراتیک و دنباله‌روی از جریان‌های غیر پرولتری به‌منابهی یکی از وجوه ضعف جنبش جلوه نماید .

در سالهای اخیر نیز ، کر چه انگشاف نیروهای مولده بستی طبیعی برای پاکبیری چپ فراهم کرد و لاسی باز استبداد و دیکتاتوری سیاه‌رزم ، بعنوان فاکتوری مهم در جکونکی روند تکاملی چپ نقش پیدا کرد .

نشدید روزافزون دیکتاتوری همه جانشی ارکانهای سرم رژیسم وابسته به امیریالیزم شاه باعث شد که حرکتی وسیع و سوده‌ای بجز آنچه در یکی دو سال گذشته شاهد آن بوده‌ایم وجود نداشته باشد . تعقیبش عقاید و تعقیب عناصر مبارز و ضربه مداوم به هر شکل ابتدائی و کوچکی و کنترل شدید کارخانه‌ها و کارگاهها و روستاها ، مبارزین انقلابی را به ازوا و زیر زمین کشانید که بنا به طبیعت خاص این محافل - که خود نیز دچار انحرافات اساسی بودید - فاقد ارتباط فعال سازمان یافته با توده‌های زحمتکش شدند . و این سلطه‌ی سرکوبگرانه تا بدانجا انجامید که حتی ارتباط این محافل نیز بایکدیگر چندان آسان نبود . ماهها طول میکشید تا یکی از سازمانها و با یکی از

اولیدی جنبش چپ ، حاکمیت بنا مبارخ روزیونیم حزب نوده و توده‌ایسم در جنبش کمونیستها و خیانت‌های آشکار آنان به جنبش کمونیستی و همچنین وجود سالیان دراز استبداد ، ترور و خفقان در ایران - که در نوع خو در جهان بی نظیر بود - از جمله عواملی بود که چپ‌ایران را از تجربه اندوزیهای مداوم ، ارتباط نزدیک با توده‌ی طبقه‌ی کارگر محروم ، و چپ‌را مسند انواع و اقسام انحرافات سیاسی و ایدئولوژیکی نماید . بی جهت نیست که چپ‌ایران علیرغم آنکه سالهاست بکوشش‌های در حیات سیاسی معاصر مطرح است ، هنوز نتوانسته است درک روشنی از مبارزه‌ی اجتماعی و وظایف خویش ارائه دهد ، و پیش از آنکه عمدتاً منعکس‌کننده‌ی خواسته‌های واقعی پرولتاریات در مبارزه‌اش علیه سرمایه و سرمایه‌داری باشد ، تحت تاثیر تمایلات ذهنی وسیعترین توده‌ی فعال جنبش چپ - خرده‌بورژواها - و تحت تاثیر جو حاکم در ایران - جو استبداد و اختناق - قرار گرفته و عملاً در صف و یا بدنبال نیروهای غیر پرولتری حرکت میکند ، و نتیجتاً حداقل وی با سایر نیروهای آزادیخواه ، عمدتاً در قاطعیت طرح شعارها و راههای عملی وصول به خواسته‌ها و اهداف قرار دارد و به درخود این اهداف . چنانکه چپ ایران ، بدون داشتن پتانتهای قوی و بدون آنکه قادر باشد عملاً مرزبندی مشخص خویش را با سایر نیروهای درگیر در بیکار اجتماعی روشن نماید و وارد مبارزه‌ای بس مهم میگردد . وجود اختناق و استبداد بی حد و مرز و فقدان یک جنبش وسیع توده‌ای که بتواند فعل و انفعالات مبارزه اجتماعی را جمع‌بندی و انتقال

یکسال از قیام شکوهمند مردم ایران گذشت . در این یکسال چپ چه کرد و چه خواست مسئله‌ایست که بررسی مفصل و دقیق آن احتیاج به روش ندن هر چه بیشتر سیر حرکت جنبش چپ در جامعه دارد تا بتوان با نوحه‌ی واقعیت‌های اجتماعی از برخورد چپ به قیام و بی آمدهای آن جمع‌بندی نسبتاً کاملی را ارائه داد . اما آنچه مسلم است این است که عملکرد چپ در یکسال گذشته ، دست‌آوردها و نقصانهای آن جدا از "خطتهای عمومی" جو و تحلیلی و نتجتها برانیک ارائه داده شده از جانب آن مرتبط است . و هر برخورد باید ارتباط حرکت عمومی چپ و عملکردهای آنرا مورد بررسی قرار دهد . ارتباط مطلق که تنها در برگیرنده‌ی عملکرد چپ در یکسال اخیر نبوده ، بلکه شامل گذشته‌ی چپ ، زمینه‌های تاریخی رشد آن و تجارب متعددی که در شصت ساله‌ی اخیر گسب نموده است نیز میباشد ، در این زمینه بخصوص باید شرایط تاریخی بای کیری جنبش سوبالستی در ایران را در مد نظیر قرار داد و از تاثیرات شرایط ویژه‌ی که این جنبش در ایران آغاز به رشد نمود و تاثیراتی را که بر روند رشد بعدی آن نهاد غافل نماند . زیرا که وارد شدن فرهنگ و اندیشه‌های چپ در ایران بیش از آنکه محصول رشد نیروهای مولده و انکشاف تاریخی جامعه‌ی سنی ایران باشد ، ناشی از تاثیر پذیری روشنفکران ایران از فرهنگ سوبالستی در شرایط مساعد انقلاب مشروطیت است .

در حقیقت عدم وجود پایه‌های مادی اجتماعی (سطح پائین تکامل اجتماعی) در هنگام نضج کیریهای

گروههای مبارز، گروه دیگر و بنا سازمان دیگر را بیابد. این تماس بنا به شرایط، که قطع سریع این ارتباط را امری بدیهی و محتسوم میساخت آنچنان بود که بندرت میشد، به بحث نشست و غالباً جلسات در محدوده ردو بدل کردن اطلاعات و اخبار باقی میماند.

از سوی دیگر، که شدید رژیم در مورد تولیدات فرهنگی - سیاسی و سلطه انحصاری بر وسائل ارتباط جمعی باعث شده بود که دسترسی به کتب و مقالات اجتماعی - سیاسی و اقتصادی امری محال مینمود و اغلب نیز اینطور بود. بطوریکه منابع تغذیهی تئوریک بسیاری از مبارزین همان منابعی بودند که از دوران موقت سادکار مانده بود و آنچه که نیز بهم خود مبارزین تهیه و ترجمه و بحث میشد در سطحی نبود که بسا

تئوریک - سیاسی چپ گردید و موجب آن شد که مبارزه با استبداد و دیکتاتوری وجه غالب فعالیتها گردد. نگاهی به تحلیلهای و آثار تئوریک جنبش چپ نشان میدهد که اکثر این تحلیلهای، حول سرنگونی رژیم و طرح شعارها و برنامههایی در این زمینه است. چپایران بیش از نیم قرن علیه استبداد شعار میداد و برای سرنگونی دیکتاتوری و اختناق برآمده بریز میگرد. امری که بخودی خود نه تنها نادرست نبود بلکه لازم ولی غیر کافی بود. امری که به چپ هویتی مستقل و منطبق با رسالت تاریخی اش میداد و در نهایت او را در طیف "چپ" افشار و طبقات غیر پرولتری، سکنی میداد و نه در جایگاه و قرارگاه تاریخی چپ یعنی پرولتاریا چرا که طبقات و اقشار وسیعی از خرده بورژوازی بودند و هستند که جهت

کسی بود که در امر مبارزه علیه رژیم، حادثترین و شایعترین شکل مبارزه را اختیار میکرد و بر عکس، "راست" کسی بود که در همان امسیر - مبارزه علیه رژیم - شکلی از مبارزه را اختیار میکرد که کمتر از "چپ" رادیکال بود، بدیگر سخن در یک امر واحد تنها شکل مبارزه بین "چپ" و "راست" خط کشی میکرد و این دربارهی سازمانهای غیر پرولتری و مرزبندی "چپ" با آنان بطریق اولی تعیین کننده بود. شک نیست که شکل و طریق مبارزه، در تحقق خواستهها موثر است. ولی شکل مبارزه یک وجه از صور گوناگون مبارزهی اجتماعی است. شکل مبارزه اگر در رابطه با معنی و محتوی مبارزه مطرح نگردد، بعنوان عنصر مستقل و تعیین کننده در ارزش گذاری پدیدهها عمل خواهد کرد. وقتی همه یک معنی و یک محتوا

نابینا میگرد چپ، بجای سازمان دادن به صف مستقل خود و بسط همکاریهای عملی میان سازمانهای چپ تحت برنامه ای که جمعیتندی نکات مشترک آنان باشد، به جبهه های حمایت سازمانهای غیر پرولتری میگوید، هویت خود را فراموش کرده است و مستقل نیست.

راهبایی چپ کمک موثری برسانند. از تحلیل های روز خیری نبود و آنچه بود بحر جد مورد آنچنان بود که به راهبایی چپ از سر در کمی نمی انجامید. در صورتیکه در سیاست درستی دیکتاتورهای مثلا کشورهای امریکای لاتین، وجود مقاومت و جنبش کارگری و تشکلات کارگری - با استقلال نسبی و خواسته های صغی - زمینه های ارتباط سازمانها و عناصر چپ را با جنبش کارگری فراهم میساخت و وجود همین زمینه باالنبهی سیاسی - صغی، امر انتقال تجربه و تداوم سنتهای مبارزاتی کارگری و جمعیتندی این مبارزات، هویت مشخص و انجام تئوریک چپ را موجب می گشت. امری که در ایران هرگز بخصوص در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد وجود نداشته است. بهر حال، این امر باعث فقر

عمدهی حرکت سیاسیشان مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری است، لکن تنها گونهی طرح شعار و برنامهی سیاسی و طرق مبارزاتیشان آنها را از چپ جدا میکند. نگاه کنیم به آنچه که چپ میگفت و آنچه که دیگر سازمانهای سیاسی مطرح میساختند. هر دو دو روی یک سکه - سکهی مبارزه علیه دیکتاتوری و استبداد - بودند. حضور مداوم و سرگوشتراندی استبداد، عمده نادر اشکال مبارزهی نیروهای مختلف سیاسی انعکاس می یافت و نه در کیفیت آنها. و این حتی در درون خود طیف چپ نیز امری قابل توجه است. راست رویها و چپ رویها در اکثر موارد، صرفا از زاویه چگونگی شکل مبارزه علیه اختناق بررسی می گشت و نه در محتوی شعارها و طرح برنامه. "چپ"

و یک هدف را تعقیب نماید حداقلها فقط در گونه گونی اشکال وصول باین اهداف تعیین میگردد.

چپ در تمامی دوران قبل از قیام بجای پرداختن به رسالت خود، بجای یافتن راه حلها و پاسخهای لازم برای شکستن بن بست هایی که بر سر راه مبارزهی خود داشت، به تحلیل و یافتن راه حلهایی پرداخت که

انجام آن بعهدهی نمایندگان سیاسی طبقات و اقشار دیگر بود و همین امر او را از وظائف اساسی وی دور میساخت. عبارت بهتر اگر شعار سرنگونی رژیم و مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری رژیم خودکامی ایران، شعار منطبق با مرحلهی تاریخی معینی نبود، می بایستی درست بعنوان یک مرحله معینی از مبارزه اجتماعی چپ - راست برخورد میشد. میبایستی واقعا

دریافته میشد که اگر این شعار، شعار حداکثر نیروها و سازمانهای غیر پرولتری است، برای چپ شعار حداقل است و باید در کنار آن بسط برای پیشبرد هدفهای عالیهتر جنبش چپ برنامه ریزی نمود و مبارزه را بآن محدود ساخت، و نه آنکه جای مبارزه مستقل پرولتاریا دم جبهه‌ی واحد ضد یکتاتوری" و همکاری با بورژوازی زد. و نتایج نبودن امکانات برخورد و تلافی اندیشه‌ها و خلاه فرهنگی، حسارت و شجاعت و از خود گذشتگی را بعنوان یکی از ضابطه‌های جنبش چپ قرار داد. ضابطه‌ای که تا امروز نیز جاذبه‌ی خود را حفظ کرده است. از اینرو چپ قادر به شناخت تمامی وظایف خود نبود و محدوده‌ی برخوردها و عمده‌ها در زمینه‌ای بود که در راستای درجه‌ی بلوغ او بود و آنجا نیز که میخواهد پا را از محدودی خود فراتر نهد، ضعف‌اش آشکار میگردد و آرمانهای طبقات غیر را تبلیغ مینماید. چپ با این هويت، با قیام رویرو میشود. بر این خصوصیت باید سرکیجه را نیز افزود. باین معنی که چپ همواره، بغضت جو پلیسی حاکم، در انزوای خویش قرار گرفته بود، پاکیری یک جنبش وسیع توده‌ای آنهم بدان سرعت را اگر محال میدانست، حداقل بعید می‌پنداشت و بهمین دلیل، زمانیکه با آن رویرو شد، بسرکیجه مبتلا گشت، زیرا که فاقد برنامه‌ی لازم برای سمبدهی و جهت دادن بآن بود. چپ از وجوه و صور مختلف حرکات وسیع توده‌ای شناخت کافی نداشت و نمیتوانست بسادگی خود را با آن انطباق دهد. این سرکیجه بهمراه روشن نبودن اهداف اساسی چپ باعث گشت در عرصه‌ی این مبارزه، ابتکار عمل بدست نیروهای قرار بگیرد که همانگونه که رفت - رسالتشان، منطبق با آن بود. وقتی قرار باشد که چپ عمده‌ها همان چیزی را بگوید و بخواهد که نیروهای غیر پرولتری می‌گویند و میخواهند، و وقتی نیروهای غیر پرولتری، امکانات عملی شان برای بسیج توده‌ها و جهت دادن آنان

بمراستب گسترده‌تر و وسیع تر از نیروهای چپ باشد، طبیعی است که ابتکار عمل بدست نیروهای غیر پرولتری قرار بگیری. در اکثر حرکات جنبش اخیر، این سرکیجه و فقدان تحلیل و ارائه برنامه از جانب چپ خود نمایا می‌گردد. چپ عملاً به تائید همه جانبه حرکاتی می‌نشست که نتیجه‌اش از پیش روشن بود و در جهت تحکیم و انحصار طلبانه‌ی روحانیت قرار میگرفت "ذوق زدگی" ناشی از وجود یک جنبش وسیع توده‌ای، بسیاری از نیروهای چپ را به تکریم بی چون و چرای رهبری این حرکت واداشت و در بسیاری از زمینه‌ها نیز - از جمله کرایش مردم به تشکیل شوراها - که میتوانست بهره‌ی کافی در خدمت بسیج مردم ببرد، باز ابتکار عمل را به جریان غیر پرولتری سپرد. چرا؟ زیرا همانگونه که گفتیم، چپ عمدتاً تجربه‌اش در مبارزه علیه دیکتاتوری و استبداد رژیم وابسته - امپریالیزم بود. سایه سیاه دیکتاتوری بر دوش همه‌ی نیروهای سیاسی و از جمله چپ قرار داشت. سنگینی اینبار آنچنان بود که بر سایر وجوه مبارزه مستولی گردیده بود و از اینرو علیرغم همه‌ی ابرازات و موضعگیریها علیه امپریالیزم بازهم وجهه دیکتاتوری خود را عمدتاً متبلور میساخت. یعنی بمبارزه علیه امپریالیزم بیشتر از زاویه‌ی مبارزه علیه دیکتاتوری تکریم میشد، تا به دیکتاتوری از زاویه‌ی مبارزه‌ی ضد امپریالیزم. در چنین حالتی، بسیار واضح است که رهبری مبارزه با آن نیروها و جریانانی قرار بگیری که بغل مشخص تاریخی در این مرحله قادر به بسیج کردن توده‌های وسیعتری حول شعارهای فرسای ضد دیکتاتوری و ضد سلطنت میباشند. باید گفت که مستی ناشی از رشد جنبش توده‌ای و سقوط قریب الوقوع دیکتاتوری هوش از سر چپ ربوده بود. ناسف‌آور است وقتی می‌بینیم که بسیاری از نیروهای چپ هويت مستقل خود را در برابر سایر نیروهای شرکت کننده در جنبش فراموش کردند.

برخی به ملحت و برخی به بهانه‌ی "حفظ وحدت خلق"، "ترس" از شکست شدن صفوف متحد مردم، بخش وسیعی از چپ را بدنبال نیروهای غیر پرولتری روانه ساخته بودند. در حالیکه میشد با طرح شعارهای مستقل در منطبق عمومی جنبش، ضمن حفظ نکات مشترک با سایر نیروها، هويت خود را نیز ابراز نمود، و حضور خود را اعلام کرد. همچنانکه در حیطه‌ی اجتماعی، طبقات و اصناف مختلف مرزبندیهای مشخص با یکدیگر دارند و هر بخش مدافع منافع خویش میباشد، در حیطه‌ی مبارزه‌ی اجتماعی نیز نیروهای سیاسی که طبیعتاً مدافع منافع بخشهای مختلف اجتماع هستند فقط پس از روشن شدن جهت حرکت و حد حاصل خود است که میتوانند دسته‌ی یک همگرایی اصولی بزنند. پس ارائه‌ی برنامه و شعارهای مستقل و منطبق با منافع بخشهای مختلف، نمیتوانست و نمیتواند بیکباره صفوف مردم را از یکدیگر جدا سازد. ولی دیدیم که بسیاری از نیروها با احتیاجاتی مانند بهم نخوردن صفوف متحد "مردم" چه فرصتهایی را از دست دادند که عواقب آن اینچنین دامنگیر همه گشته است. عبرت انگیز است وقتی به نقد فعالیتها و اقدامات چپ حتی پس از قیام می‌نشینیم. پس از قیام نیز، همین بیش اثرات منفی خود را بر حرکات سیاسی شان میدهد، چپ در این مرحله نیز بر خلاف ادعاها و ابرازاتش، درک کاملاً درستی از رسالت خود ارائه نمیدهد. روزی فعالیت دمکراتیک و تبلیغ شعارهایی که جنبه‌ی دمکراتیک بر آنها غالب است زمینه‌ی عمده‌ی فعالیت عملی‌اش میشود، زیرا که بسط جو انحصار طلبی توسط حاکمان نوگم و نو جامعه، محرکی میشود برای حساس کردن میل خفته‌ی چپ. تحدید آزادیهای دمکراتیک توسط قدرتمداران، فعالیت چپ را عمدتاً - و مجدداً - حول شعارهای دمکراتیک میکشاند و او را از وظائف اساسی‌اش دور میسازد. و ناچار همان

در ضمیر سیاسی اش بورژوازی و دمکراتیک
مستراده یکدیگرند، مبارزه
برای آزادیهای دمکراتیک را فراموش
نماید.

برجورد اکثریت طیف چپ به دولت
ناررکان و همچنین تعارضات بین
حمیتی و شریعتمداری آئینه‌ی تمام
نمایی است از ماهیت وی، دیدن
شریعتمداری و ندیدن حمیتی، برخیزد
به بورژوازی و ندیدن نقش واقعی
خرده‌بورژوازی سنتی و این گواه است
که همه و همه بیایگر سر در کمی‌ها
و اغتشاش فکری این طیف است.
به موضعگیری این طیف در باره
انتخابات و رفتارندمهای سراپا ترور
و تطلب قدرت حاکم نگاه کنیم.
سراب "دمکراسی" و "رادیکالیسم"
خرده‌بورژوازی، آنچنان چیرا به
سرحوب میکشاند که تنها یکی از
ساختن سلب اعتماد نوده‌ها از
"نیم‌هاشکاس" میبود و همانگونه
که بارها گفتیم، زحمتکش‌ان و
نوده‌های ستمدیده سؤدم را از چپ
نا امید کرده و آنان را بدستمال
خرده‌بورژوازی روانه میسازد.

بعبارت دیگر تا همکامیک چپ، به
حای سامان دادن به صف مستقل خود
و بسط همکاری‌های عملی میان
سازمانهای چپ تحت‌برنامه‌ای که
جمع بندی نکات مشترک آنان باشد،
به جلب حمایت سازمانهای غیر
پرولتری میکوشد، هویت خود را فراموش
کرده است و مستقل نیست. تابعی
است از مانورهای خرده‌بورژوازی.
دنیالرو حوادثی است که در وقوع
و آفرینش آنها سهمی نداشته است
و از اینرو منتظر است و منتظر
مییامد که خرده‌بورژوازی بیافریند
و او به نقد بنشیند.

سیر رو تا زمانی که چپ، نکوشد
که جایگاه واقعی اش را تسخیر نماید
و تا زمانی که هویت مستقل خود را
بعنوان یک آلترناتیو مشخص
اجتماعی عرضه و معرفی نماید،
دنیالرو خرده‌بورژوازی خواهد شد
ماند و راه گریزی جز در غلطیدن
کامل به دامن وی ندارد. ■



ارتش برادر ماست ؟

کپوارهی مبارزات عمدتا دمکراتیک.
و همچنین چپ در شرایطی دیگر چون
هیچگاه نتوانسته است موقعیت واقعی
خویش را درک نماید، مبارزه برای
آزادیهای دمکراتیک را یک مبارزه‌ی
"بورژوازی" تفسیر مینماید و برتمام
نیروهای که مبارزه برای آزادیهای
دمکراتیک را جدا از مبارزه‌ی طبقاتی
نمیدانند انگ لیبرال میزند و بر آن
میشود که در مبارزه‌ی طبقاتی جانشینی
برای مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک
وجود ندارد و نتیجتاً برای خالصی
نبودن عریضه، نوید دمکراسی واقعی
بعد از بن رفتن طبقات میدهد.

چرا؟ زیرا که اینبار خرده-
بورژوازی، بورژوازی باصطلاح
"لیبرال" و "دمکرات" را به پشت
میز محاکمه کشانده، و آن بخش از
چپ که هویت مستقل خویش را حفظ
ننموده است، ناچار و بعلت آنکه

خواستهای اساسی مبارزه‌ی او را تشکیل
میدهد که جناح چپ خرده‌بورژوازی با
همان درجه از حدت و شدت آنها را طرح
میکند.

وقتی میبینیم که بسیاری از نیروهای
طیف چپ، بدرستی برای تعطیل
روزنامه‌های آیندگان و دفاع از آزادی
مطبوعات یا انتشار اعلامیه و نشریه
و ترتیب راهپیمایی و... باین عمل
اعتراض میکنند ولی در همان زمان،
بنا درست عکس العمل موثری برای
دفاع از تنگنای زندانی از خود
نشان نمیدهند، باید پذیرفت که چپ
عکس العمل مناسب با قانونمندی خویش
را از خود بروز میدهد. بسن از آن
که بمسائل و مشکلات مرتبط با مبارزات
کارگران و جنبش کارگری بیاندیشد
و بتواند بآن بیاندیشد، درگیر
مسائلی است که سالها تجربه و میدان
مبارزه و کپوارهی رشد او بوده است.

آزادی بیان

در جمهوری اسلامی

نگاهی به گذشته

قبل از بعدرت رسیدن زما مداران جمهوری اسلامی، همگی دم از محترم شمردن حقوق **کس** پامال شده در زمان طا زدند. در اوائل بدست گرفتن قدرت تیر، زما مداران جدید، بر محترم شمردن آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و... تاکید مینمودند. آیت الله خمینی در این زمینه میگوید:

"آزادی بیان هست، هر کس هر چه میخواهد بگوید، اسلام از اول قدرت داشته است و بر رد همدی حرفها و بر رد همدی اکاذیب، این قدرت باقی است ما برهان داریم ما از گفتار مردم نمیترسیم هر کس هر چه دارد بگوید..." (از سخنرانی روز جمعه ۵۷/۱۲/۱۸)

اما هر چه بر عمر جمهوری اسلامی افزوده میشود، بهمان نسبت وعده و وعیدهای قبل از بدست گرفتن قدرت

بقیه انتخابات

بیشتر بدست فراموشی سپرده میشود. میتینک ها و اجتماعات سازمانهای انقلابی و مترقی بهم ریخته میشود. نویسندگان مترقی و انقلابی روزنامه های کیهان اخراج میکردند و روزنامه های آیندگان در مقابل چشمان حیرت زده مردم بدلائل واهی تعطیل میکردند و... بالاخره آقای خمینی لکد مال ساختن دستاوردهای انقلابی خلقهای ایران را در سخنرانی ۵۸/۵/۲۶ خود، رسماً اعلام میکند. آقای خمینی میگوید:

"...اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، بطور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهای فاسد را ممنوع

اعلام کرده بودیم و روسای آنها را به جزای خودشان رسانده بودیم و جویهای دار را در میدانهای بزرگ بر پا کرده بودیم و مفسدین و فاسق را درو کرده بودیم، این زحمتهای بیش نمآمد... دادستان انقلاب موظف است تمام مجلاتی را که بر ضد مسیر ملت است و توطئه گر است توقیف کند و نویسندگان آنان را دعوت کند به دادگاه و محاکمه کند." (همانطور که همگان اطلاع دارند مقصود آقای خمینی از "مجلات فاسد" و "مطبوعات فاسد" از جمله مجلات مطبوعات مترقی و انقلابی میباشد). پس از این فرمان "دادستان انقلاب" دستور توقیف ۴۱ روزنامه و مجله را صادر میکند. و در پی آن در نقاط مختلف ایران جشن کتاب سوزان برپا می اندازند. و منطق خود را این چنین عرضه میدارند. ■

مقدور این عمل سازمان چریکها را حیران کنند. اتحادیست سازمانها در عمل انتخاباتی میتوانند مقدمه مناسبی باشد برای همکاری روزافزون آنها و جلوگیری از ورود ضربه به کل جنبش چپ در اثر راست روی فدائیان. کسی بجز میلیتاریستهای تمام عبارتاً ابدالدهرمجذب سابقه رزمنده سازمان چریکهای فدائی خلق نخواهد ماند و "پشتوانه" گذشته تا روز قیامت کوله بار ارتزاق کسی نخواهد بود. سازمان چریکهای فدائی خلق اگر مایل است میتواند از حزب توده هم راست تر شود ولی همین سازمان باید مطمئن باشد که دیگر کمونیستها نمرده اند و نیاز واقعیات به وجود حرکت اصل چپ، جای این سازمان را زودتر از آنچه که رهبرانش تصور کنند پر خواهد کرد. "رفیق نورالدین" میتواند در سهای زیادی در این زمینه دهد.

مدار این کار را از انتخاباتی همه تلاش خود را برای وحدت عمل با سایر نیروهای چپ بکار خواهیم برد و اطمینان داریم که در صورت بوجود آمدن این وحدت عمل، نتایج انتخابات میتواند راه های نوینی را در مقابل جنبش چپ بگشاید.

درافتاء ماهیت رژیم متحدشویسم در اتحاد عمل نیروهای چپ پیگیرا شیم

سازمان وحدت کمونیستی

متاسفانه اما بنظر میرسد که وسیعترین سازمان چپ سازمان چریکهای فدائی خلق، به تلاشهای انحراف آمیز خود برای تحت سلطه در آوردن سایر سازمانهای چپ با جدیت تمام ادامه میدهد. این سازمان که در انحصارگری و سلطه طلبی کار را به نهایت های خود رسانده است از هر تاکتیک و شیوه غیر کمونیستی برای بهیج شمردن سایر سازمانهای چپ کوتاهی نمیکند و در این تصور است که با استفاده از نیروی هواداران خود، خود را یک تاز میدان کند و کل جنبش چپ را گام به گام بسوی مواضع حزب توده بکشاند. رهبران این سازمان قطعاً از اینکه بجای اتحاد با سایر سازمانهای چپ را از ازان دیداهای مجاهدین دفاع میکنند اذیت دارند. آ میری بلب دارند و با این هوش سرشار خود آفرین میگویند. لمحند رضایت آ میر آنها جواب خود را در ریشخند کمونیست های اصولی دارد ولی متاسفانه نه آن لیخنونده این ریشخند مانع از سقوط جنبش چپ نیست. سازمان چریکها بخود و به جنبش چپ تاحدی که دژ توان دارد ضربه میزند. با حرکت بسوی حزب توده و مواضع آن خود را با مثابه یک سازمان اصل نابود میکند و با روش متفرع نانه و خود پسندانه جنبش چپ را از امکان کسب دستاورد در مقابل رژیم محروم میسازد.

بهر حال واقعیت چنین است و درست بهمین دلیل وظیفه سایر کمونیستها در توسل به یک مشی اصولی و پیگیر دو چندان میشود. نیروهای چپ وظیفه دارند که با عمل متحد خود تاحد

افشاگری

و جنبه‌هایی از بحران سیاسی حاکم

"دفاعیات" بازرگان و امیرانتظام سند ورشکستگی بورژوازی ایران

سهراب عباسی

سالهای فترت مبارزاتی امیرانتظام اشاره کرده و می‌نویسد:

"بهت مقاومت ملی ایران بوسیله دوفرازا اعضای خود آقای امیر - انتظام و مرحوم رحیم عطاشی (نایب جوان دانشجوی آمریکایی) (۱۱) ارتباط منظم داشت که به بررسی و بحث بر روی مسائل سیاسی مبادحت و هر کدام از موضع خود دفاع می‌نمودند. هر قدر تماس و تبادل نظریش میرفت جوان آمریکایی تفاهم و تعلل بیشتر نسبت به حقوق پایمال شده مردم ایران پیدا میکرد (۱۱) و در پایان "ما مؤثر خودنیز کتبی بنام "تاپیونا لیم" در ایران" تالیف نمود که به بررسی ترجمه شده است."

ناگفته نماند که این دانشجوی جوان آمریکایی و نویسنده کتاب تاپیونا لیم در ایران کمی جز آقای ریچارد کاتم جاسوسی که تخصصش در امور ایران است تمسبات و روشترا آقای امیرانتظام به نمایندگی از جانب جریانی بهت مقاومت ملی بیش از بیست سال بطور مداوم با سازمان جاسوسی آمریکا سیاه از طریق نماینده اش تماس مستقیم و منظم داشته است. این تماسها در ماههای قبل از قیام و بخصوص بعد از آن تشدید شده و هم بازرگان و هم امیرانتظام در ماههای خودباین واقعیت اشاره کرده‌اند. اما آنچه بیش از هر چیز در این نامه‌ها جلب توجه میکند، بعدوسیع این تماسها و افراد و شخصیت‌های طرف مذاکره بوده است. تقریباً تمام کسانی که امروز منصبی را در دستگاه حکومتی تحت عناوین کوناگون شورای انقلاب و دولت اشغال کرده‌اند و یا خود مستقیماً با سازمان داشته‌اند و یا از این تماسها مطلع بوده و موافقت خود را با آن اعلام کرده‌بودند.

مسئله این نیست که افشا شدگان به ناحق افشاء شده‌اند، بهیچوجه. مسئله این است که آیا فقط این بخش از جناح حاکم که تاکنون افشاء شده‌اند چپین روابط کسترده‌ای با امیرالیم داشته‌اند. با تمام کسانی که در قدرت سهیم‌اند. آیا فقط بازرگان و امیرانتظام با جاسوسان سیاه مذاکره داشته‌اند یا آما باین دیگری مانند بهشتی - باهنر - رفسنجانی - سنی‌صدر - یزدی - قطب‌زاده و سیار دیگر در این امر سهیم بوده‌اند. نکاهی به دفاعیه‌های "امیرانتظام" و بازرگان که در روزنامه‌های عصر ۱۸ بهمن ماه منتشر می‌شود می‌تواند این واقعیتها را روشن تر نشان دهد: امیرانتظام طی نامه مفصلی که برای دفاع از خود به نگارش درآورده در ابتدا به سوابق "مبارزاتی اش" اشاره کرده و سپس به شرح تماسهای خود با مامورین آمریکا می‌پردازد. این تماسها در سالهای بعد از کودتا آغاز می‌شود و در زمان سفر ایزنهاور به ایران او مامور می‌شود

نامه‌ای از جانب بهت مقاومت به جاسوسان بدهد. رابط رساندن نامه فردی بنام ریچارد کاتم بوده است. ریچارد کاتم از او تقاضای وقت برای ملاقات و مذاکره میکند و او نهضت مقاومت این تقاضا را می‌پذیرد. لازم است بدانیم که ریچارد کاتم یکی از جاسوسان برجسته سیاه بوده است. آقای امیرانتظام در دفاعیه خودش شرح "مبارزاتش" از این تاریخ تا اوایل دیماه ۱۳۵۲ را از قلم انداخته و آنرا دوباره از جایی آغاز میکند که آقای کاتم بعد از رفتن به پاریس و دیدار با آیت‌اله خمینی به ایران می‌آید و مذاکراتی را با همپالکی‌های آقای امیرانتظام انجام میدهد. آنسای بازرگان در نامه دفاعیه اش اما باین

در روز ۱۱، لانه جاسوسی آمریکا در تهران، عده‌ای از دانشجویانی که خود را "دانشجویان بیروخط امام" می‌نامیدند، اشغال شد. اشغال لانه جاسوسی آمریکا در تهران از همان ابتدا با ناروشتی‌ها و ابهامات زیادی همراه بود. نحوه انجام این عمل، رابطه آن با مشکلات سیاسی رژیم، چگونگی برخورد اشغال کنندگان با دولت وقت و همدمهای شک و تردیدهای بسیاری را در صافیت آن برای دامن زدن به یک مبارزه مداوم بی‌پایانی واقعی بسیار می‌کند. اکنون بعد از نزدیک به چهار ماه که در این اقدام می‌گذرد و با نگاهی به آنچه که تاکنون گذشته است می‌توان دریافت که اهداف اجرا کنندگان این برنامه و نیت واقعی آنان بی‌بهره.

اشغال لانه جاسوسی، به سرعت موجی از حرکت مداوم بی‌پایانی را در جامعه ایجاد نمود. نوده‌های مردم در سراسر کشور را هیمنائی‌ها و اعلام پشتیبانی خود از این اقدام، خواست خود را برای قطع کامل نفوذ امیرالیم در ایران و آمادگی خود را برای مقابله با امیر - بالیم اعلام می‌کردند. اما این اعلام پشتیبانی‌ها اگر در زمینه تعمیق مبارزه مداوم بی‌پایانی بدست آوردی نرسیده، ولی در قدرت بخشیدن به "دانشجویان بیرو خط امام" و تبدیل آنان به یکی از مراکز قدرت در رژیم کنونی بسیار کار ساز بود. بزودی با حمایت برخی از نزدیکان آیت‌اله خمینی این دانشجویان به شمیر داموکلسی برفرق سر تمام کسانی تبدیل شدند که به نحوی از انحاء ایشان با جناح حاکم قدرت در یک جوی نمی‌رفت.

آنجده کدامایین نما سها و مذاکرات
اهمیت میبخشد. نه خود شماس و مذاکره
بلکه موضع شماس کبریدگان بوده است.
بازرگان و امیران نظام ظاهراً استدلال
میکند که بخاطر جلوگیری از خونریزی
بیسر و تغییر مصالح آمرین و رؤسای
اقدام باین مذاکرات کرده اند. اما
آنها واقعیت هم به همین سادگی نبوده
است. بازرگان در دنیا عبادش از یکی از
اعلامیه های نهضت آزادی مورخ ۱۴ آبان
۱۳۵۷ یعنی سه ماه قبل از نیم ۲۲ بهمن ماه
ویک روز پس از کشتار روحانیان دهها نفر در
دانشگاه تهران توسط مزدوران ارتش
عباسی نقل میکنند که پیش از هر رسیدن
دبکری کوبای عمیق بپیش ارتجاع عسکری
وواستداین حضرات و کوششهای مدسوحانه
آنها برای حفظ حاکمیت امپریالیسم
در ایران است:

"دولتهای خارجی، بویژه دولتهایی
که به داعیه بیانات واسنیت خیالی
ایران در تحت رژیم شاه از او حمایت
میکند لازم است عمیق این واقعات
و مافی بودن بقا شاه را با بیانات
و نظم و بقای مملکت درک کرده
نسبت بد آنچه در داخل ایران میکند
واقعیت و عاقبت اندیش نبوده
به مفاصل بد مشروع خود بیاندیشند
و از این پس تنها به شورا یا هیئتی
که مورد اعتماد ملت ایران و رهبری
روحانی و سیاسی آن باشد مراجعه
نموده خود را با آن تطبیق دهند:

آیا همین نقل قول کوتاه گویا نیست؟
آیا چراغ سبزه های آقایان به آمریکا
صرفاً بیانگر وجود جریانهای اجتماعی
است که منافع طبقاتیشان حکم مینماید
که با آمریکا این "شیطان بزرگ" روابط
متقابل بازرگانی داشته باشند یا بیش
از آن نشان دهنده وجود "روابط دوستانه"
و حتی نخواهشهای سری است.
گفتم که نهضت آزادی و وابستگان باین
درا بر از این موضع تنها نبوده اند. تقریباً
کل کسانی که امروز در راه قدرت قرار
گرفته اند و کسانی که هنگام صحبت آرام
بالیم روی ترش کرده و جنگ و دندان
نشان میدهند، کسانی که جان از مبارزه
فدا امپریالیستی سخن میگویند، توگویی
از سالها پیش برجم دارند نبوده اند همه.

تمام کوشش و مبارزه اشان در جنبش
راستاشی بوده و قصد خدشه دار نکردن منافع
سیکا به در میهن ما را داشته اند.
نفل حمله ای از آیت اله خمینی در
مصاحبه با رادیو سربا سری آمریکا مدت
کوباهی قبل از قیام به نقل از نامه
بازرگان به روزنامه ها منظور را به در
بیان میکند:

"یک دولت اسلامی و ملی بدست می
دانی با خارجی ها دارد و نه روابط
دوستانه متقابل و بازرگانی
و منافع حقه کسی را زیر پا خواهد
گذاشت"

روزنامه آمریکا واشنگتن پست اخیراً
طی مقاله ای به مناسبت انتشار خاطرات
شاه مخلوع نقش آمریکا در تحولات سیاسی
ایران در فصل ارنیام بهمن ماه را برنگی
کرده است. این بررسی نشان میدهد
برنامه ریزان واشنگتن قبل از بیروزی
قیام و در اوج مبارزات نوده های مردم،
برای نجات آنچه که هنوز امید به نجات
آن وجود داشته تلاشهای وسیعی را آغاز
کرده بودند.

بر اساس این بررسی واشنگتن پست ارمه
مه ۱۹۷۸ سفروفت آمریکا در ایران
که تجربیات گران بها شراقت "دروستنام
کسب کرده بود شانس پایداری را بدین رژیم
شاه را کمتر از ۵۰٪ ارزیابی میکرد.
با توجه به همین ارزیابی، دولت آمریکا
عده ای از دلایان خود را ماء مور میکنند که
با آیت اله خمینی که در ایران ریس بر میبرد،
تماس بگیرند. از جمله این افراد فردی
بنام رمزی کلارک، وزیر دادگستری
آمریکا در زمان کندی بوده است.
رمزی کلارک حامل نامه ای کارتر برای امام
و کسیکه بعد از "اشغال" سفارت خواهان
وساقت حول آزادی کروگانها بود.

علت انتخاب آیت اله خمینی برای تماس
این بوده که دولت آمریکا معتقد بود
وی جانشین احتمالی شاه خواهد بود.
درا و آخر سال ۱۹۷۸ جرج ببال،
معاون سابق وزارت آمریکا مامور
میشود سیاست آمریکا در خلیج فارس را
بررسی نماید. بال باین جمع بندی
میرسد که رژیم شاه و نظامیان در ایران
دیگر قادر به حکومت نیستند. بال به
دولت آمریکا توصیه میکند شاه را وادار به
استعفا کرده و یک دولت ائتلافی متشکل

ار " مخالفین مبارز روی شاه " تسکین
دهند. حامل این پیام برای "مخالفین
رژیم شاه در ایران" ژنرال هویتورر
بود. ژنرال هویتورر موفق میشود ملاقات
ببین مرده ای فرمانده ساد ارتش در
آخرین روزهای حکومت شاه با مهندس
بازرگان یکی از رهبران مخالف از نظر
آمریکا ترتیب دهد. و این مخمیری است
از آنچه آمریکا شیان خود بدان معترفند.
سایین ترتیب با کسب

بخواهیم مجموعه فعالیتهای سیاسی
امپریالیسم از یک سو و مخالفین شاه
البته از نوع بازرگان و امیران نظام
آنها، تصویر کنیم باین نتیجه میرسیم
که ارتکب سوا آمریکا در تلاش بوده برای
حفظ منافع خود در ایران حتی الامکان
حیاتی را در ایران بعد از برکتوسی
رژیم شاه بر سر کار آورد که بدولت آقای
بازرگان "سرازه اموار هم سپاسیده
و جریانات درست و منظم بین رود".

رهبران هم از سوی دیگری دانستند.
بیشترین خدمت را در ازای تعویض
قدرت از جانب آمریکا به آنها در جهت
ادامه جیال وی در ایران انجام دهند.
تماسهای نمایندگان امپریالیسم
با رهبران خود که آمده انجام میکشرد
و قول و قرارها گذاشته میشود. آمریکا
قول تاخیر رژیم جدید را میدهد و رژیم
جدید نیز قول دفاع از منافع آمریکارا.
هر دو سر مست از پیروزی "بدست آمده
منتظر فرصت برای اجرای برنامه های
خود می نشینند. اما این بار نیز مانند
گذشته و مانند همیشه یک عامل را، یک
عامل مهم و تعیین کننده را در محاسبات
خود در نظر نمیگیرند. عامل توده ها را.
قیام ۲۱ بهمن ماه به هم همیمن
نوده ها و برخلاف قول و قرارهای "رهبران"
بوفوع می پیوندند. برخلاف انتظار
آقای بازرگان، سرازه اموار هم
می باشد و کنترل اوضاع از دست آنها
خارج میشود. ارتش شاه، ارتشی که
با بد حفظ و نگهداری میشد تا در فرصتی
دیگر بتواند ناجی غارتگران و جیال
کران باشد، در کمتر از چند ساعت بدست
مردم از پای در می آید و مردم خود کنترل
امور بدست میگیرند.
اما این طبعاً مورد قبول رهبران
نیست. تمام ارگانهای حکومتی

فقیه را از ابتدا خیلی جدی تصور کرده بودند، اکنون این واقعیت تلخ را نپذیرند و سرآشفته همچنان مانند گذشته اعلامیه صادر کنند و انتظارا عبت از مردم را داشته باشند، ولی این تلاشها تعبیری در این واقعیت نخواهد داد که عمر آنها به پایان رسیده است.

بیشک دبری نخواهد گذشت که بقیه دانشجویان هم به سرکلاهای برگشته و به فراگرفتن علوم امپریالیستی مشغول شوند و زربل از "بی پدر و مادر بودن سیاست" کله و شکایت کنند بدون اینکه آب از آب تکان خورده و در نحوه چپاول امپریالیستی در ایران قبل از اشغال لانه جاسوسی و بعد از آن تفاوت چندانی حاصل شده باشد.

اشغال سفارت آمریکا و بی آمدهای آن نشان داد که کامیابی که ارتجاع

بوده و با از آن اطلاع داشته و توافق داشته اند، از سوی دانشجویان پیرو خط امام نظیر شده و روزنامه دارکان حزبشان "بیکترین دشمن امپریالیسم آمریکا" فلنداد میشود. از این به بعد دیگر نهادهای در آنچه که ما مدتی قبل و در هفته های اول اشغال لانه جاسوسی را از کرده بودیم باقی نماند. که مستمسک افشاکری در حقیقت، فقط توجیهی برای از میدان بدر کردن رفا بوده است.

کار به آنجا میرسد که آقای بهشتی برای بستن ذهن "شایعه پراکنان" خود طی سخنرانی هایی که متن آنها در روزنامه جمهوری اسلامی چاپ شده از روابط گسترده اش با آمریکا برده سر میدارد و احتمالاً فقط جز کوچکی از تمام آنچه را که انجام داده بر ملا میکشد. با این وجود، دانشجویان اندامی این مسائل توجیهی نمکنند. آنها برای انجام وظیفه خاصی در نظر گرفته شده اند

و شلیک های بکار می افتند و از تمام امکانات، از تهدید و ارباب گرفته تا تکلیف شرعی بکار گرفته میشوند تا سیل جویان مبارزه مردم به مسیر تعیین شده برگردانده شود و برگردانده میشود. هنوز، با گذشت یکسال از قیام، حتی یک قرارداد از هزاران قرارداد محرمانه ایران با کشورهای مختلف امپریالیستی افشا نشده است. هنوز اکثریت قریب با ساق همین قراردادها ملایمی نگردیده است. اما برعکس بازار ادعاهای پوچ و تو خالی، توب و تشریف های بی محتوا و بی مایه، شعارهای دهن پرکن بر علیه امپریالیسم، رواج کامل دارد. از زمان اشغال لانه جاسوسی، ب مبارزه ضد امپریالیستی هیئت حاکم، همان هیئت حاکم های که شرح تماسهای آن با نمایندگان امپریالیسم قبلاً آمد، چنان تند میشود که حدی بر آن تصور نیست.

تقریباً تمام کسانی که امروز منصبی را در دستگاه حکومتی تحت عناوین گوناگون شورای انقلاب و دولت اشغال کرده اند یا خود مستقیماً با سیاستها داشته اند و یا از این سیاستها مطلع بوده و موافقت خود را با آن اعلام کرده بودند

برای تحقیق توده ها و "حل" موقتی تضادهای خود بر میدارد میتواند به ضد خود تبدیل شده و به عاملی جهت تعمیق و تداوم مبارزه ای اصیل انقلابی مبدل گردد. باید کوشید با طرح شعارها و خواستهای عمیقاً ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری، از جو مناسب ایجاد شده در جامعه بسود پیشبرد مبارزات زحمتکشان استفاده نمود.

حوادث آینده بدون شک نشان خواهد داد که این آقایان و اربابانشان این بار هم کور خوانده اند. ■



و طاهرا حق تخطی از آراهم ندارند. شاید هم بهمین دلیل تاکنون، نزدیک پنجاه نفر از دانشجویان اشغال کننده که احتمالاً کمی فصول بروکنجکا و شراز دیگران بوده اند، از محل سفارت اخراج شده و جای آنها را همین تعداد پادارانقلاب اسلامی" گرفته است. این عده بعد از اخراج از لانه جاسوسی به کار سابق خود درس خواندن دوباره مشغول شده اند.

ولی اکنون به نظر میرسد که کفگیر این هم به ته دیگ خورده و دست آنها رفته باشد. محبوبیت و پشتیبانی دانشجویان خط امام دوباره سیر نزولی پیموده و دیگر کسی خط آنها را نمیخواند و وظیفه ای را که رهبران به عهده آنها گذاشته بودند به پایان رسیده و به هدفی که تعقیب میکردند نرسیده اند. طبیعی است که دانشجویان کینه

با اشغال لانه جاسوسی توسط دانشجویان، بازار افشاکری هم رواج میگیرد. بعد از افشای چند جاسوس آمریکائی، بعنوان فتح الباب قابل توجیه و طبیعی اقدامات بعدی، ظاهراً نوبت به افشای نوکران ایرانی امپریالیسم میرسد. روابط امیران نظام و مناجی به همراه جریان نهضت آزادی با جاسوسان امپریالیسم افشا میشود. عده زیادی، که در میان آنان جریان جنب و انقبالی هم کم نیستند، چشم به صحنه تلویزیون دوخته و بی صبرانه افشای سایر عوامل امپریالیسم را انتظار میکشند.

اما برخلاف انتظار این مشتاقان، تا کیهان ورق بر نمیگردد. حزب حاکم که سردمداران آن بر اساس اظهارات بارزکان و امیران نظام یا خود مستقیماً در جریان روابط پنهانی با امپریالیسم

ابسطوره‌های حقارت

مروری بر چهره‌های سرشناس «انقلاب»

شخصیت‌های "انقلاب اسلامی" به بهترین وجهی بیانگر "هویت واقعی" هیئت حاکمه ایران هستند

از: ه.ن. نحفی

علیه همه‌ی مظاهر ارجاعی انکار باید بر است. مگر نه این مرد کوچک - مسو لو پرزیدنت بنی صدر - در پست عضویت شورای انقلاب، وزارت امور خارجه و وزارت دارائی، تمام حقوق حقه‌ی ایران را اسنفاء نمود و با ملی نکردن صنایع وابسته، کمک بزرگی به مسدود نمودن ذخائر ارزی ایران نمود! مگر نه او بود که با ندوین یک سیاست‌باکی ضد امپریالیستی یازده میلیارد دلار به دولت موقت انقلاب ضرر زد و مگر بالاخره این بلند قامت ترین مرد کوچک این آب و خاک، فرزند برومند انقلاب و متخصص مبارزه با رژیم، لومین پر آوازه صادق قطب‌زاده نبود که شاه را در پاناما پاداشت نمود و در کنفرانس اسلامی پاکستان شرکت کرد و تمامی توطئه‌های امپریالیسم را در نطفه خفه نمود! آری مردان کوچک ما - همیشه و همواره - علیه امپریالیسم مبارزه کرده و میکنند و در این امر از کوچکترین فداکاری ابا ندارند. مردان کوچک ما مردان عمل هستند و نه حرف و اگر اینجا و آنجا ادعائی شود صرفاً برای راهنمایی و حرف‌خیز است و بس.

* * *

اما مبارز بودن تنها خصم‌ی مردان کوچک ما نیست، تقوا و شرف نیز از جمله خصائل برجسته‌ی همه‌ی آنان است. مردان کوچک آنقدر با تقوا و با شرف هستند که نه تنها بدیگران بلکه بخود نیز خیانت نمیکنند! اساساً اصالت انسانی در چهره‌های بی نور همه‌ی آنان میدرخشد! مردان کوچک - که بلا استثناء با تقوا هستند - همیشه بخود مکی هستند! و تنها با انکا به

باورمان نمیکند بشما نشان خود داد. "جنک علیه مستکبرین جهانی" "مبارزه علیه ابرقدرتهای بزرگ" "بزانودر آوردن امپریالیسم" "انترناسیونالیسم اسلامی" از جمله ادعاهای ابرمردان کوچک این مملکت است. کافست روزنامه‌های یکمال گذشته را ورق زدنا بوضوح به شکست نهائی امپریالیسم پی برد!! کافست نه کارنامه ابرمردان کوچک انقلاب بزرگ ایران نگاه کنید تا ببینید که چگونه هریک مجدانه و در تمامی جبهه‌ها علیه همه امپریالیست‌ها مبارزه میکنند! مگر نه آنکه یکی از همین مردان کوچک - مستر یزدی - در دوران تمدی پست وزارت خارجه، حقوق ایران را در تمام صحنه‌های بین المللی احقاق نمود و مگر نه آنکه ۱۰۰۰ قرارداد ایران و آمریکا را یکی پس از دیگری بدون هیچ درنگی لغو و افشا نمود!! و آمریکا و شخص‌شخص برژینسکی این دشمن خونخوار بشریت را یکبار در واشنگتن و بالاخره در الجزایر بزانودر آورد! آیا این همه مدارک مستدل از مبارزه علیه ابرقدرتها گرفته‌شده تا

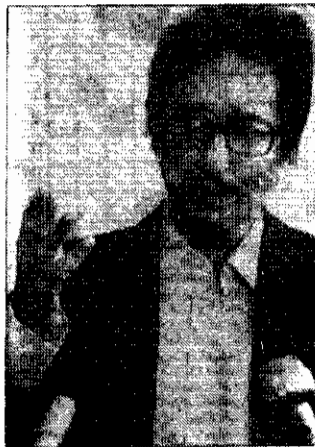
پاکسازی وزارت امور خارجه از تمامی جاسوسان و اکیها، کافی نیست که همه ابهامات و اوهامات را درمورد بزرگی این مردک از خاطره‌ها بزداید و نشان دهد که نامرده مبارز ی پیکر علیه امپریالیسم و ارتجاع است!! اما "مستر داکتر یزدی"، تنها مرد کوچکی نبود که از این جدال بزرگ پیروز - مند و سرفراز... در آمد. دوستان دیروز و دشمنان امروزش، یعنی بنی صدر عالم و قطب‌زاده‌ی قاطع نیز از جمله چهره‌های درخشان میباشند که نقش برجسته‌شان در مبارز

یک سال از انقلاب گذشت، و یکسال است که بجای اراذل و اوباش درباری، جمعی دیگر از مردان کوچک برایین دیار و قلب و عقل بسیاری از مردمان حکومت میکنند، مردانی کوچک از کوه و روستا همه مردان کوچک دنیا - هر چند در قامت‌های مختلف و هیئت‌های مختلف تر - در عرصه‌ی انقلابی بزرگ به کامروائی مشغولند. مردانی که نه توده انبوه وسیع مردم و نه اسطوره مذهب متوانند کوچکیان را بیوشاند، مردان کوچکی که دیر باز و دیر نیال دیگر مردان کوچک تاریخ - اگر بشود برآستی برآین مضحکه نام تاریخ نهاد - بدنیال حاج میرزا آقاسی‌ها و کریم شیره‌ایها و ملیجک‌ها و هویداها روان خواهند شد!

کوچک مردانی که بی هیچ کم و زیاد، عمق شخصیت واقعی طبقه خویش را بمنمه ظهور میگذارند! سرداران بی پال و کوبالی که همچون همه سرداران جنگ نکرده اما پیروز شده، پرمدها، عالم با تقوی، آزادمنش، مبارز، انقلابی هستند!! اشخاصی که همیشه محققند، از همه امور مطلعند، در باره همه مسائل دنیوی و اخروی تحقیق کرده‌اند، همواره انقلابی‌اند، کافست در چهره‌ها، کردار و گفتار یکایک این مردان کوچک مملکتی دقت کنید تا به عمق فاجعه‌پی ببرید!!

ادعا مهمترین خصیصه مشترک همه مردان کوچک است، همه اینان بدون هیچ استثنائی بدنیال انجام یک مهم تاریخی اند، همه در طول زندگیشان کار بزرگ انجام داده، میدهند و خواهند داد!! اینان اساساً از سرشت ویژه‌اند، و از شکم مادر برای انجام رسالت‌های تاریخی زائیده شده‌اند، اینان اساساً جوهر تاریخ، و در بعضی موارد خود تاریخند!!

جل الخالق



آقای بنی صدر، اس... زمان، در مورد مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی "نظرات" "استفتا" دارد؛ که آگاهی از این "نظرات" بر همدی هموطنان "واحد" میباشد. از آن جمله است "نظر" ایشان در مورد ازدواج و انواع آن که در زیر...

...اگر پیوندهایی که میهن و مرد برقرار میشود را تحت مطالعه قرار دهیم... رابطه این پیوندها یکی از چهار وجه یا هر چهار وجه است. مثلاً دختری که شوهری از خانواده‌ی ثروتمند می‌پذیرد جنبه‌ی ثروت‌پر انتخاب او علیه دارد. همین خور در زمینه‌های دیگر مثل موقعیت فرهنگی یا سیاسی که باعث انتخاب همسر برای زن و مرد میشود... پس باید بگوئیم ازدواجهای کمی بوده که در آنها عقیده اصل انتخاب بوده، یعنی فکر و سلیقه یکی بوده و علاقه بین آنها بوجود آمده است. در بقیه‌ی ازدواجها روابط همان ضابطه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی یا علمی بودن است. در ازدواجهایی که گفتیم اگر هر کدام از آنها با چند چهارتایی دیگر، با اصطلاح کانون احتمال

بر روی ایمان و مبارزه است... سلسله‌ای برسی را یکی پس از دیگری طی میکنند؛ گذشته و حال مردان کوچک اطهر من الشمس بر آن است که بتوان بر آن خرده گرفت؛ هیچگاه با احاطه در تماس نبوده‌اند، حتی یک لحظه نیز با جاسوسان حرفه‌ای حشر و نشر نداشته‌اند؛ تا بحال دبیری حیف و میل نکرده‌اند از رسوخواری منفرندن؛ و به هیچ چیز جز ایستادگی در راه انقلاب و امت نمی‌اندیشند؛ همگی مطهر هجرت و جهاد و اندیشه‌اند؛ فقط کافیسست لحظه‌ای به چهره‌هایشان حیره نبوده تا عمق شرافت و تقوای آقایان را دریابند؛ سخت نیست کمی دقت کنید، حتی از لایزال ریشانبوهان هسم می‌توان برائتشان از هر گونه ذمه‌ای را دید؛ مردان کوچک همه مطهر تقوا و شرافتند؛

مگر نه آنکه آقای بازرگان فرمودند مستر بزدی و امیر انتظام باکترین انسانهای کابینه انقلاب هستند؟ و مگر نه که سیر حوادث آب‌تپهر را برای چندمین بار بر سر آقایان ریخت؟

آیا میتوان در مورد گذشته، حال و آینده مطهر شرف‌هیئت حاکمی ایران، صادق قطب‌زاده هیچگونه شک و شبهه‌ای روا داشت؟ ایشان پانزده سال در خط امام فعالیت نمودند و حتی برای اثبات‌ایثار اسلامی، داوطلبانه در سیا نفوذ نمودند تا این سازمان جهمی و مخوف را از درون متلاش... نباید؛ آیا براستی میتوان منکر نگاههای پر از عطف و نطف‌زاده شد، آیا میتوان لحظه‌ای درباره‌ی مبارزه تامل نمود، لحظه‌ای به واژه‌ی شرف اندیشید و عمق شرف را در قطب‌زاد درشافت؟ به چهره‌ی پرازاندوه، جبران نگاه کنید تا اندوه جانبار سقوط تل‌الزعر و قتل عام‌قارن را بوضوح ببینید، تا آگاه شوید که چگونه دست‌زد به هدایای چند...

میلیون تومانی میزند و... اما این مسئله به دولت‌پایان و مکلاها خلاصه نمیکردد. معممین نیز که سا بر حرفه شان زندگی سخت و پر

برقرار کنند، در مجموع ۲۲ احتمال میشود که هر کدام از این ۲۲ احتمال میتواند با بنده ترکیبی بدهد و نوعی از ازدواجها را بوجود بیاورد که مجموع آنها سه حساب ریاضی ۱۰ میشود ۳۵ میشود. از سحرانمایی بنی صدر درباره‌ی "زن و روابط اجتماعی" در هفته‌ی همیسمکی دانش‌آموزان در دبیرستان البرز - کیهان (۵۷/۱۲/۲۶)

تنصیر، (برای کسانی که ریاضیات آنها صعباست):

اگر جمعیت کنونی دنیا را ۴ میلیارد فرض نمائیم بحساب ریاضی کل جمعیت دنیا مساوی با ۴ ضربدر ۱۰ بقوه‌ی ۹ میشود. در نتیجه حداکثر تعداد ازدواج در دنیا مساوی با ۲ ضربدر ۱۰ بقوه‌ی ۹ میشود. و باز اختلا این رقم با رقم ذکر شده از طرف آقای بنی صدر مساوی ۱۰ بقوه‌ی ۲۶ تقسیم بر ۲ میگردد. پس از بررسی زیاد باین نتیجه رسیدیم که شاید منظور آقای بنی صدر انواع ازدواجها در تاریخ بشر میباشد، باز بی نتیجه بود، زیرا اگر تاریخ بشر را از یک میلیون سال پیش در نظر بگیریم و کل جمعیت در طول این مدت را بطور متوسط یک میلیارد فرض کنیم و همچنین فرض نمائیم که نوزادان از همان بدو تولد با یکدیگر ازدواج نمایند، انواع ازدواجها بحساب ریاضی مساوی با ۱۰ بقوی ۱۵ تقسیم بر ۲ میباشد که اگر این رقم را با رقم انواع ازدواجها در حال حاضر جمع نمائیم مساوی با $10^4 \times 5 + 10^9 \times 2$ میگردد که باز تفاوت این رقم با رقم ادعاشی آقای بنی صدر یک عدد نجومی است. پس از مدتی تفکر و محاسبه باین نتیجه رسیدیم که: با آقای بنی - صدر حساب برشان نمیشود و با اینکه نمیدانند ازدواج چیست !!!

از رحمتی را میگذرانند نیز دست کمی از آنان ندارند!! لکنی حرکات آن روحانی عیاش - آیت الدیلماسی را میگوئیم - در نظر محکم کیدنا معنی واقعی بقوا را در وجود این ساز و بفسوس معرود دریابید!! مگر میتوان بدین سادگی و آنهم در عنوان جمهوری اسلامی، رجعات سانه روزی ایشان را در راه سروج اسلام در هامس سوز، متعاعد کردن هوسر به یک سرخسورد "واقع بینانه" یا مسائل "جاری" را در نظر نگرست!! و مگر....

اگر در فکر آنست که مردان کوچک ما، از علم بهره ای ندارند، سخت در استباهید!! همه میدانیم که تقوا و شرافت و فاطعت مبارزانی کافسی نیست که نتوان امت اسلامی را از خواب کران ۱۴۰۰ ساله بیدار نمود، علاوه بر آن فهم و درایت و علم نیز مورد نیاز است. و شکر بسزرگ مردان کوچک این ديار تمامی این حمای را در

جهان و استاد مسلم منطق آیت الله منتظری که اجتماعات سیاسی و تنوریکسان غرب و شرق را بطور یکسان در معرض باودی قرار داده است که بگذریم بوجود ذی الوجود و برحمت ملک المتکلمین انقلاب اسلامی، حبب الاسلام والمسلمین جناب آقای هادی عفاری که به یمن فعالیت در بغشان تحبانی ترین فخر لومین یرولفار را را در "حزب الله" مشکل نموده اند، بر مخوریم!! آیا میتوان بر تمام این دستاوردها، آنهم در مدنی کوتاه خط بطلان کشید!! آیا براسنی میتوان خدمت مردان کوچک ما به علم و فرهنگ را فراموش نمود.

* * *

اما حیف است که خصائص بی شمار همدی این مردان کوچک را بشماریم و از یکی از مهمترین سجایای دانشمندی یعنی نکرد آقایان در مورد سیاست سخن بگوئیم. دست آوردهای سیاسی

مشهور در باره ی مفاصلی ریاست جمهوری یا استخوان بی کوس جالب نیست! مرد کوچک ما حتی از اعتراض باین امر که ریاست جمهوری در این دوردا سخوانی بیش نیست و لسی او از بد دیدان کرمش آن لشدت میبرد. ابائی ندارد! آری بازرکان عالیترین نوع واقع بینی" از نوع دلخواه مردان کوچک را به مفاصل میگذارد! اما بازرکان شما مظهر "سیاست" در این مرز و بوم نیست، دانشویان بیرو خط امام مستمر در لانه ی حاسوسی آمریکا در تهران، نیز چه زمانی که رهبر و راهبر خلق الله بوده اند و چه زمانی که مانند امروز کسی برایشان بره خورد نمیکند و رجحانه میبویسند، نیز واقعیت "سیاسی" کوچک مردان را جلوه گیر میسارند!! دانشویان کوچک ما، عدالروم حناهای دیگر را اصلا نمینایند؟ عدالروم سدی را کست

از آن آهن فروش روزنامه نویس گرفته تا حاجی ماشاء الله قصاب از چریکهای توحیدی نای گرفته تا انجمن توحیدی گودنشینان اسلامی، همه و همه واقعیت مردان کوچک انقلاب اسلامی را به نمایش میگذارند

درون خویش جمع نموده اند!! آقایان نه تنها حاسبه بلکه علم را دگرگون ساختند و براسنی که در علوم قدیمه و حدیده از جمله بارزترین نمونه های خویش در جهان هستند!! کتب ذیعیم از توضیح المسائل گرفته تا حررست المتقین، از حکومت اسلامی تا "اقتصاد توحیدی" همه و همه مظهر پیروزی علم بر جهل و خرافات میباشد. رئیس جمهورمان بحمدالله کاشف ۱۰ بیخه ۲۵ نوع ازدواج است، و دیگری آمای حبیبی که افتخار نوکری فقیه نصیبان نکردید شاهکارش تهیدی پیش نویس قانون اساسی است. مردان کوچک ما همگی مروج علمند، از جلال الدین فارسی، افغانی که به جرئت میتوان در ژرفنای اندیشه شک نمود، و از متبحرترین سخنور

مردان کوچک ما - چه خسرده و چه غیر خسره شان - مهمتر از آن است که غمض عین و فراموشی از آن سخنی بکفت!! اگر بخواهم شخصی را بعنوان مظهر درایت سیاسی معرفی نمائیم، شاد هیچ شخص شخصی همانند نخست وزیر درستکار و محبوبمان آقای مهندس مهدی بازرکان نباشند!! براسنی او به افلاطون، ماکیاولسی و ملانصرالدین، آئین "زمانسرداری" درس میدهد. ایشان سبیل نجاست، درایت، ایمان میباشد. در عصر شاهشاهی با شاه کنار میآیند و در عصر ولایت فقیه با فقیه!! آقای بازرکان آئینه ی تمام سمای بورژوازی بدیختی فرهنگ و سنت ایرانی است، هیچ چیز بیشتر از کفتی

نمینایند و عدالروم حزب فراقیبر را مورد حمله و با مورد عناست قرار میدهند!! براسنی اگر به مرحمت سیاست آقایان نبود، مبارزه ی ضد امپریالیسی هیچگاه این چنین دست آوردهای کراسهانی را بدست نمیآورد!! بهر حال آقایان مظهر "سیاست" در مبارزه ی سیاسی هستند!! میتوان درباره ی فراست و کیاسمه و دیگر خصائل برجسته ی مردان کوچک فلم فرسانی نمود، میتوان آزادمنشی آنانرا برخ آزادمنش ترین انقلابیون جهان کشید و میتوان حدیث ها و افسانه ها از فعالیت های شبانه روزی بی چشم داشتشان سخن گفت، میتوان چنان سخن را به درازا کناند که همانند منصور تاراجی مفسر کوچیک اطلاعات، بی صدر را با امیر کیبر

و ممدقی مناسبه نمود و میتوان ...

* * *

آنچه را ما بعنوان خاص برحسبه مردان کوچک نموده ایم صرفاً "کوبای حال رعایای قوم نیست، بلکه این خصوصیات خوبی در مردان کوچک درجه ۲ و ۳ و ۴... بریده میشود. این فقط منتظری در نیست که بلاهت را با تمام بعد تاریخی اش بمنصه ظهور میکشدارد، منتظری پسر نبردست کمی از او ندارد. بلاهت بد فلسفی و بلاهت فرزند فلسفی و عملی است. تفواوریش نیز به جبران منحصر نمیکرد و ابو شریف و جبروسی هر یک در عالم خویش بی همناهند! بی جهت نیست که این رهبران انقلاب اسلامی، این روزمندان که جردر میدان آموزشی در جای دیگری دست به اسلحه نموده اند بر آنند که نشان دهند که خلیل عقیاب و خلیل عقیابها خاص دوران شاه نیستند، بلکه در عصر فقها نیز میدان داری میکنند. فاطمیت انقلابی نیز صرفاً "معلق به مطب زاده نیست، بار و بار او، زهرا خاتم و همکار دیگرش صادق خلخالی نیز از آن بی بهره نیستند علم و آگاهی نیز در دید مطلق برزیدنت بی مدر نبوده بلکه احمد آقا و خوشینی نیز از جمله علمایند بهررو میتوان خصوصیات مردان کوچک را در تمامی "سربازان وفادار اسلام" یافت. از آن آهن فروش روزنامه نویس گرفته تا حاجی ماشاء اله قصاب، از جریکهای توحیدی ناس گرفته تا انجمن توحیدی کودکان اسلامی، همه و همه واقعیت این مردان کوچک را به نمایش میکشدارند؛ بخنک مردان کوچک با تمامی

وزنشان براندام اجتماع سکینی میکند.

* * *

اگر بلحاظ زنده بود و انقلاب اسلامی را از نزدیک ملاحظه میکرد، و میخواست برکناب معروفش "نقش شخصیت در تاریخ"، نام جدیدی نهد، بیشک نام "نقش بی شخصیتها در تاریخ" را سرمیکزد. چه شخصیتهای "انقلاب اسلامی" به بهترین وجهی بیانگر "هویت واقعی" هیئت حاکمه ایران هستند. "هویتی" که به هیچ وجه تصادفی نبوده بلکه خود بیانگر یکی از وجوه اساسی این انقلاب است. برآستی چه مشخصای بهتر از "فرهنگ انقلاب"، "شخصیتها"، "معارفها و برنامهها" میتواند وضعیت و عمق یک انقلاب را نشان دهد؟ چه کارا کتری بهتر از بازرگان وجه شخصیتی بهتر از صادق خلخالی میتواند واقعیت، سیرویی سیاسی و اجتماعی بورژوازی و خرده بورژوازی و حتی ائتلاف این دورا بیان کند. آیا این معجون حریت آورهیئت حاکمه ایران، تمامی محافظهکاری، بی کفایتی و تجارت منشی بورژوازی همراه با "زرتکی" خرده بورژوازی، و تحجرو تنصبی که خاص "خرده تولید کنندگان" در تلاشان برای ادامه حیات اقتصادی است، را بمنصه ظهور نمیکشدارد؟ آیا فریادهای بی محتوای منتظرها و شعارهای تو خالی شان علیه امپریالیزم و سرمایه داری شما را بیا دخرده تولید کننده بدبخت مقهور و نکست خورده بجف آبادی که میکوشد علیه فشار سرمایه

مقابله و دنیای پیشین را زنده کند؟ نمایندازد؟ آیا کاسه لیبیهای بازرگان برای بدهان گرفتن استخوانهای بر کشت قدرت دولتی، به بهترین وجهی بیانگر آخرین تلاشهای بورژوازی بی فرهنگ و ناچرمش، برای کسب قدرت نیست؟ فریادهای و انصای جلد شرع چه چیزی را حز عدم توانایی خرده بورژوازی مقهور و بدبخت در حل معضلات اجتماعی نداعی میکند؟ آیا این صرفاً خلخالی روانی است که انجمن کشتار میکند و با اینکه این فرار جاعی خرده بورژوازی است که از خلال اعمال این علیل مغز خود را نشان میدهد؟ و آیا بی بردن به واقعیت اجتماعی که مولر چنین شخصیتها را است چندان متکبر نیست. وجود سالها ترور و احسان نبودن هیچگونه آزادیهای سیاسی، عقب ماندگی اجتماعی و فقر فرهنگی و... که امکان تجربه اندوزی سیاسی ورشد یابی شخصیتهای مستقل طبقاتی و... را نه تنها از پروولناریا بلکه حتی از بورژوازی و خرده بورژوازی نیز سلب نموده، و باعث گردیده است که نیروهای مختلف اجتماعی قادر به تکامل شخصیت سیاسی خود نباشند. و آنجا نیز که سایه مشخص این ترور و خفقان تا حدودی محو میگردد و نیروهای اجتماعی فرصت عرصه کردن خویش را میابند، چنین نمایشنامه تراژدی کمیکی برقرار میگردد و چنین "قهرمانانی" پا به صحنه می نهند. ■



توضیح

مقاله بدون امضاء منعکس گشته نظر رسمی سازمان وحدت کمونیستی میباشد. مقالات بی امضاء منعکس گشته نظرات رفقای سازمان نویسندگان است.

بعلت تراکم مطالب درج دنیاله مقاله "نقدی بر نظرات راه کارگر" در این شماره مقدور نگردید. ضمن پوزش ادامه این مطلب را در شماره آتی در مطالعه نماید.

رهائی نشریه سازمان وحدت کمونیستی



بعد از سقوط رژیم داد سلسله این بود که بکند و ببرد و ببرد
به حساب به راست!